

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی با تکیه بر نظریه حکومت طبیعی شکنده نورث و همکاران

موسی‌الرضا بخشی استاد، علی‌رضا حیدری^۲

(دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۱۹ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۲)

چکیده

دوره صفویه نقطه عزیمت ایرانیان برای بنیان نهادن دولت جدید شمرده شده که در آن نخستین حکومت مستقل ایرانی پس از اسلام تشکیل شد. اگرچه حکومت صفوی به طور نسبی از توانایی ایجاد نظم و کنترل خشونت و رسیدن به درجاتی از رشد و بالندگی برخوردار بود، اما دیری نپایید که نظم و انسجام اجتماعی با بحران‌ها و چالش‌های عمیقی روبه‌رو شد و در نهایت رو به فروپاشی گذارد. این پژوهش می‌کوشد تا علل و زمینه‌های این امر را با استناد به شواهد و دلایل احصاشده از متون و منابع تاریخی، با روش تحلیلی و مقایسه‌ای و با توجه به الگوی حکومت طبیعی نورث و همکارانش واکاوی کند. یافته‌های پژوهش حاکی است ویژگی‌های حکومت صفوی در چهار مضمون «ناکامی در ائتلاف‌سازی پایدار»، «شکست در ایجاد تعادل میان نیروهای اجتماعی»، «ساخت شخصی، غیررسمی و یک‌جانبه قدرت سیاسی» و «اقتصاد سیاسی انحصاری و نقض حقوق مالکیت» با شاخص‌های اصلی حکومت طبیعی شکنده نورث و همکاران هم‌خوانی دارد.

واژه‌های کلیدی: نظم اجتماعی، صفویه، حکومت طبیعی شکنده، نورث، نهادهای سیاسی و اقتصادی.

۱. استادیار گروه مطالعات اجتماعی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

<https://orcid.org/0000-0002-2278-1093>

۲. استادیار گروه مطالعات اجتماعی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

*heidari@cfu.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0002-9684-7411>

مقدمه و طرح مسئله

با ظهور دولت صفوی بخش بزرگی از ایران تحت فرمان حکومتی واحد درآمد و در دوران این سلسله و به‌ویژه در زمان شاه‌عباس اول، مرزهای ایران به حدود زمان ساسانیان رسید و حکومت صفوی به یک سلطنت ایرانی مبدل شد و اساس وحدت سیاسی ایران بار دیگر استوار شد. تشکیل دولت صفوی در آغاز قرن دهم هجری از حوادث مهم نه‌تنها در ایران بلکه در تاریخ اسلام است. با ظهور این دولت، هرج و مرج سیاسی و ملوک‌الطوایفی در ایران برچیده شد و حکومت واحدی که به‌لحاظ ظاهری جنبه دینی داشت، به‌وجود آمد. با رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران، حاکمان صفوی در ترویج و تبلیغ آن کوشیدند و با وحدت مذهبی و سیاسی که پدید آوردند توانستند استقلال ایران را در برابر تهاجمات فرهنگی - نظامی دو همسایه غربی و شرقی یعنی عثمانی و ازبکان حفظ کنند و در اثر این اقدام، کشور ایران را از متصرفات اسلامی ترکان عثمانی که خود را وارث خلفای عباسی می‌پنداشتند و می‌خواستند تمام کشورهای اسلامی را زیر لوای خویش درآورند، جدا ساختند و از سویی دیگر اروپاییان مسیحی را که دشمن ترکان عثمانی بودند، به خود جلب کردند. این سلسله پس از ظهور محمود افغان و تسخیر هرات و مشهد به‌دست افغانه و سقوط اصفهان، سرانجام در سال ۱۱۴۸ ق منقرض شد. از این‌رو، تشکیل حکومت صفویه سرآغاز دوره‌ای جدید در تاریخ ایران اسلامی است، زیرا ایران برای اولین بار پس از اسلام به یکپارچگی سیاسی دست یافت و از سویی دیگر مذهب تشیع رسمیت یافت و مورد حمایت حکومت قرار گرفت. صفویه در اصل سلسله‌ای صوفی و منسوب به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (د ۷۳۵ ق) است. او طریقتی را بنیان‌گذاری کرد که به طریقت صفوی شهرت یافت و به‌زودی در میان قبایل ترکمان که در زمان استیلای مغول در

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

سرتاسر ایران و عراق و آناتولی به‌صورت ایلی در حرکت بودند، پیروانی بسیاری یافت (واله اصفهانی، ۱۳۷۲، ص. ۳۲، ۳۳، ۴۴). قزلباشان ترک که وابسته به خانقاه شیخ صفی‌الدین بودند و از مجموعه میراث صوفیانه دو تا چهار قرن پیش از آن بهره می‌بردند، از پایه‌های بنیادی به قدرت رساندن صوفیان بودند. قزلباشان و رهبران آنها پیش از تشکیل حکومت صفوی به‌سرعت به یک نیروی نظامی و سیاسی بدل شدند. نفوذ طریقت صفوی در دوره جانشیان شیخ صفی‌الدین همچنان ادامه یافت تا اینکه در دوره جنید و حیدر طریقت صفوی به جنبشی سیاسی و نظامی بدل شد و صوفیان به‌جای تسبیح، شمشیر به دست گرفتند و از خانقاه به میدان جنگ روی آوردند تا اینکه سرانجام در سال ۹۰۷ ق شاه‌اسماعیل توانست با حمایت گسترده پیروان صوفی خود در تبریز به تخت بنشیند و مذهب تشیع امامی را رسمیت بخشد (خواندمیر، ۱۳۷۰، ص. ۶۵). بر این اساس، مسئله‌ای که در این پژوهش سعی می‌شود، ابعاد و جنبه‌های گوناگون آن مورد بررسی قرار گیرد، تفاوت و حتی تعارض در آرا و دیدگاه‌هایی است که در زمینه ارزیابی عملکرد و اقدامات دودمان صفوی در تأمین نظم و انسجام اجتماعی مطرح شده‌اند، بدین معنا که برخی اندیشمندان با تأکید بر کامیابی‌ها و موفقیت‌های پادشاهان صفوی در ساخت دولت ایرانی، اقدام آنان در احیای یکپارچگی سیاسی ایران را نخستین و مهم‌ترین تلاش و حرکت برای تشکیل دولتی مستقل و پی‌افکندن نظم سیاسی - اجتماعی در عصر جدید به‌شمار می‌آورند و بازیابی مرزهای سرزمینی و شکل دادن به هویت ملی ایرانیان را با دیده تحسین می‌نگرند، بر این اساس از این دوره تاریخی به نیکی یاد می‌کنند و آن را به‌مثابه رویدادی آغازگر و نقطه عطفی در تاریخ نوین تحولات سیاسی و اجتماعی ایران مورد تقدیر و ستایش قرار می‌دهند. در مقابل، برخی دیگر بر نواقص و کاستی‌های این سلسله تأکید دارند. از این رو،

تصمیمات و اقدامات پادشاهان صفوی را سیاست‌ها و اعمالی ضعیف، سطحی و مقطعی توصیف و تحلیل می‌کنند که قادر نبودند ظرفیت و توانایی لازم را چه در داخل و در روابط با نیروهای اجتماعی داخلی و چه در نظام بین‌المللی و در مواجهه با قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای ایجاد کنند، در نتیجه هدف اصلی دولت یعنی حفظ، تداوم و استمرار ثبات و نظم اجتماعی تأمین نشد، به نحوی که پایداری و بقای نظام سیاسی دستخوش آشوب‌ها و شورش‌های داخلی شد و اساس و بنیان آن فروریخت. در مجموع، از بررسی این دیدگاه‌های متفاوت و متعارض می‌توان این نکته را استنباط و استنتاج کرد که اگرچه حکومت صفوی از توانایی ایجاد نظم اجتماعی و کنترل خشونت به‌طور محدود برخوردار بود و توانست به درجاتی از رشد و بالندگی نیز دست یابد و تاحدی با ساخت دولتی مستقل شکوه ایران را بار دیگر احیا و ترمیم کند، اما پس از مدتی نه‌چندان طولانی به نظامی ناکارآمد و ضعیف بدل شد که سرانجامی جز سقوط نداشت. واکاوی و تحلیل این فرایند و بررسی زمینه‌ها و علل فروپاشی نظم و انسجام اجتماعی دولت صفوی موضوع اصلی نوشتار حاضر است. از همین رو، این پژوهش تلاش می‌کند این موضوع را بر اساس الگوی حکومت طبیعی داگلاس نورث^۱ و همکارانش که در آن چارچوبی مفهومی برای تفسیر تاریخ و حکومت‌های آن ارائه شده است تبیین کند. داگلاس نورث به همراه جان والیس^۲ و باری وینگاست^۳ کتابی با عنوان اصلی *خشونت و نظم‌های اجتماعی و عنوان فرعی چهارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ ثبت‌شده بشر نگاشته‌اند* که با مطالعه آن می‌توان رویدادهای سیاسی، اجتماعی، نظامی، دینی و آموزشی تاریخ ایران را تحلیل کرد. سؤال اصلی پژوهش عبارت است از این که آیا ویژگی‌های نهادی و نظم اجتماعی دولت صفوی با شاخص‌های حکومت طبیعی شکننده نورث و همکاران منطبق و سازگار است؟

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

به عبارت دیگر، آیا مدل نظری حکومت طبیعی شکننده نورث و همکاران برای توصیف و تحلیل نظم اجتماعی دوره صفویه از کفایت و روایی لازم برخوردار است؟ البته در این ارتباط سؤالات فرعی گوناگونی نیز مطرح است، از جمله اینکه: ساخت قدرت سیاسی صفوی به چه میزان توان و امکان ایجاد و تکوین نهادهای سیاسی و اقتصادی کارآمد و منسجم را فراهم آورد؟ ائتلاف نیروهای اجتماعی و به‌ویژه فرادستان در ساختار دولت صفوی تا چه درجه‌ای از انسجام و قوت لازم برخوردار بود؟ وضعیت حقوق مالکیت در دوره صفوی را چگونه می‌توان مورد ارزیابی قرار داد؟ مناسبات اجتماعی عصر صفوی به چه میزانی متکی بر روابط رسمی و غیرشخصی و به چه اندازه‌ای ناشی از شبکه‌های مراد و مریدی بود؟

پیشینه پژوهش

واکاوی علل برافتادن حکومت صفوی مورد توجه نویسندگان قدیم و جدید بوده و دیدگاه‌های متعددی در این باره بیان شده است و هر یک از زوایای گوناگون به این موضوع پرداخته و سعی داشته‌اند به ریشه‌یابی این موضوع از دیدگاهی خاص بپردازند. از جمله پژوهش‌های جدید می‌توان به مقاله «سیاست اقتصادی صفویه و تأثیر آن بر سقوط دولت» نوشته محمدنبی سلیم اشاره کرد که در مجله پژوهش‌های علوم تاریخی سال ۱۳۹۷ به چاپ رسیده است که نویسنده در آن به تبیین علل اقتصادی و سیاست‌گذاری اقتصادی حکومت و نقش آن در سقوط صفویان پرداخته است. سالاری شادی و رحیم‌لو در مقاله انقراض سلسله صفوی از نگاه تاریخ‌نگاران ایرانی پس از سقوط صفویه، بیان می‌کنند:

تاریخ‌نگاران سنتی که با بینش سنتی خود به تحولات و پدیده‌های تاریخی می‌نگریستند، در بحث از سقوط صفویه به همان شیوه عمل نموده و مسئله را

بیشتر به اواخر ایام سلطان حسین منتسب کرده‌اند و هر کدام طبق دیدگاه خود مسئله یا مسائلی را در فروپاشی سلسله صفوی مهم دانسته‌اند. این تاریخ‌نگاران سقوط صفویه را بیشتر در شخصیت ضعیف آخرین سلطان صفوی یافته‌اند و یا در تقدیر الهی جست‌وجو کرده‌اند. درحالی که انقراض سلسله‌ها صرفاً در طول چند سال اتفاق نمی‌افتد، بلکه مستلزم تحولات سیاسی و نظامی و اقتصادی پیچیده قبلی است (سالاری شادی و رحیم‌لو، ۱۳۸۳، ص. ۹۱).

ابوالفضل حسینی در مقاله‌ای با عنوان «علل و عوامل سقوط صفویه»، بر این باور است که عوامل سقوط صفویه پیچیده و چندجانبه است و هرگز نمی‌توان یک یا چند عامل خاص را برای آن ذکر کرد. وی عوامل سقوط صفویه را به چهار دسته عوامل سیاسی، اقتصادی، مذهبی و نظامی تقسیم و سعی کرده است با استفاده از منابع اصلی آن دوران به تشریح و توصیف هر عامل بپردازد (حسینی، ۱۳۸۱، ص. ۶۰). منیره کاظمی راشد نیز در مجله پژوهش‌نامه تاریخ در سال ۱۳۹۵ در مقاله «آسیب‌شناسی انحطاط صفویه: فروپاشی از درون» بر انحطاط اخلاقی دربار ایران و نقش آن در ناکارآمدی حکومت و سرانجام فروپاشی آن متمرکز شده است. زهرا کریمی موغاری و آزاده خرمی مقدمی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی عملکرد اقتصادی ایران در عصر صفوی و مقایسه آن با اروپای قرن ۱۷ با رویکرد نهادی»، به دلایل فراز و فرود عملکرد اقتصادی عصر صفوی و علل عدم تحول ساختاری در اقتصاد ایران از رهگذر مقایسه با اروپای معاصر عصر صفوی پرداخته و چنین نتیجه گرفته‌اند که فقدان قانون و ضعف نهادهای مدنی و عدم دسترسی به بازارهای سیاسی و اقتصادی سبب ناکارآمدی و ضعف نهاد اقتصادی در عصر صفوی بوده است. آنان در این پژوهش به اندیشه‌های نورث در تحلیل ساختار نهاد اقتصادی توجه داشته‌اند. علی‌اکبر کجیاف و همکارانش در مقاله «ارزیابی حق مالکیت در دوره صفویه» که در مجله جامعه‌شناسی تاریخی سال

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

۱۳۹۶ به چاپ رسیده است به رابطه دولت با حقوق مالکیت و علل اثرگذار بر حقوق مالکیت در دوره صفویه و عملکرد اقتصادی، براساس نظریات داگلاس نورث پرداخته‌اند. دو مقاله اخیر تنها پژوهش‌های تاریخی مرتبط با این نوشتار هستند که در آن اندیشه‌های نورث نونهادگرا مورد توجه واقع شده و در آن بخشی از نهاد اقتصادی عصر صفوی مورد تحلیل قرار گرفته است. نگارندگان مقاله ارزیابی حقوق مالکیت در دوره صفوی بر این باورند که

هزینه‌های حقوق مالکیت در دوره صفویه از موانع جدی در تکامل و توسعه حقوق مالکیت بوده است و هزینه‌های مالکیت در دوره صفویه گاه بیشتر از منافع دارایی بوده است. از عوامل بالا بودن این هزینه‌ها، نبود نهادهای قدرتمند و کارآمد مانند امنیت برای دفاع از مالکیت و وجود عواملی مانند سازه‌های ذهنی (غارت، راهزنی و دم غنیمت شمردن)، شرایط اقلیمی، مصادره، تحمیل مالیات‌های گوناگون و تعدی دیگران بوده است. هرگاه در دوره صفوی با همین نوع حقوق مالکیت ناکارآمد نیز امنیتی حاصل می‌شد، اوضاع اقتصادی بهبود می‌یافت، زیرا بازارهای اقتصادی در سایه امنیت ایجاد شده رونق می‌یافت، اما در زمان نبود امنیت شرایط عدم اطمینان، نبود امنیت هزینه مبادله را برای خریدار و فروشنده افزایش می‌داد و این افزایش سبب بالا رفتن هزینه‌های حقوق مالکیت شد. بالا رفتن هزینه مبادله یکی از عواملی بود که باعث کاهش تجارت خارجی ایران در اواخر دوره صفویه شد (کجباف و همکاران، ۱۳۹۶، ص. ۱۷۹).

باوجوداین، هیچ پژوهشی تاکنون حکومت صفویه و زمینه‌ها و علل فروپاشی نظم و انسجام اجتماعی آن را با اتکا بر نظریه حکومت طبیعی داگلاس نورث و همکارانش که این پژوهش متکفل تبیین آن است، مورد واکاوی قرار نداده است.

چارچوب نظری

نهادگرایی^۴ به مثابه نظریه یا رهیافت و رویکردی عام و کلی بر مطالعه نهادها و شیوه حکمرانی دولت‌ها متمرکز است. نهادگرایان می‌کوشند با استفاده از روش‌های استقرایی، تاریخی و مقایسه‌ای یا تطبیقی، نقش و تأثیر نهادهای سیاسی و اجتماعی را در تعیین سرنوشت جوامع مورد بررسی قرار دهند. نهادها الگوهای نسبتاً پایدار فعالیت‌ها و قواعد هدایت‌کننده مناسبات و روابط متقابل انسان‌ها در جامعه هستند. قلمرو و دامنه مطالعاتی نهادگرایی از بررسی ساختارهای فیزیکی، قوانین ساختاری، قواعد عملیاتی و ترتیبات رسمی و قانونی فراتر رفته و هنجارهای غیررسمی از جمله سنت، ساخت‌های ذهنی، اخلاقی، نگرش و ارزشی را نیز شامل می‌شوند. از این رو، در این حوزه مطالعاتی انجام پژوهش‌های میان‌رشته‌ای یا بینارشته‌ای اهمیت زیادی دارد. اگرچه در تکوین و توسعه نظریه نهادگرایی نام اندیشمندانی نظیر ویلن^۵، کامونز^۶، میچل^۷، کلارک^۸، گالبرایت^۹، ویلیامسون^{۱۰} به چشم می‌خورد، اما در دهه‌های اخیر پژوهشگرانی چون نورث، عجم‌اوغلو^{۱۱} و رایینسون^{۱۲} در گسترش ادبیات موضوعی این چهارچوب نظری نقش مهمی ایفا کرده‌اند. عجم‌اوغلو و رایینسون در کتاب *چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ ریشه‌های قدرت، ثروت و فقر بر این باورند که نهادها هستند که سبب موفقیت و شکست ملت‌ها می‌شوند، زیرا آن‌ها بر رفتارها و انگیزش‌ها در زندگی واقعی مؤثرند* (عجم‌اوغلو و رایینسون، ۱۳۹۳، ص. ۷۲). نورث بر مطالعه ماهیت نهادهای اجتماعی و هزینه‌های مبادله و عملکرد اقتصادی تأکید دارد (North, 1992, p.5). به‌باور او برای فهم و درک روند تغییرات اقتصادی جوامع باید چگونگی فرایند نهادسازی، سیاست‌گذاری و کارکرد نهادهای اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم (North, 2005, p.11). علاوه‌براین، نورث و همکارانش، جان جوزف والیس و باری وینگاست در کتاب

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

خشونت و نظم‌های اجتماعی مانند سایر نهادگرایان، نهادهای سیاسی و اقتصادی را متهم اصلی نابرابری شدید درآمدی بین کشورها و همچنین درون کشورها می‌دانند. آن‌ها با این فرض اساسی شروع می‌کنند که هدف اولیه هر نوع نظم اجتماعی مهار خشونت و اعمال زور است (North et al., 2009, p.59). اساساً تمامی نظم‌های اجتماعی توانایی حل مشکل مهار خشونت را دارند، اما این کار را به شیوه‌های بسیار متفاوتی انجام می‌دهند. آن‌ها یک نوع‌شناسی از حکومت‌های طبیعی با ویژگی‌های متفاوت ارائه می‌دهند که به ترتیب عبارت‌اند از حکومت طبیعی شکننده، حکومت طبیعی پایه و حکومت طبیعی بالغ. در حکومت طبیعی شکننده ائتلاف موجود به دنبال حفظ انسجام در رویارویی با خشونت درونی و بیرونی است. منافع فردی و هویت‌های شخصی، انسجام ائتلاف را تضعیف می‌کند و توازن قوا را به سرعت تغییر می‌دهد که این امر نظم اجتماعی را تهدید می‌کند. احتمال به هم خوردن ائتلاف در هر زمانی وجود دارد و هدف اصلی رهبران، حفظ و بقای خود است. هر تکانه جدی از قبیل تغییر ناگهانی قیمت کالاهای اساسی یا کمبود منابع، بیماری، مرگ یا کشته شدن یکی از اعضای ائتلاف، به پیدایش ائتلافی جدید یا بازچینش محسوس منافع شخصی داخل ائتلاف می‌انجامد. نهادهای رسمی حالت ژله‌ای دارند و حقوق خصوصی و عمومی در خدمت رفع نیاز شبکه‌های مراد - مریدی است که خود عامل بازدارنده خشونت و ابزار حل اختلاف است. در حکومت طبیعی شکننده قدرت کاملاً پراکنده و صلح مسلح حاکم است که نه تنها سیاست به تعبیری همان جنگ است، بلکه اقتصاد نیز همان سیاست است. خطای سیاسی افراد برای آن‌ها تا حد ازدست دادن جان خویش ریسک دارد. در حکومت طبیعی شکننده، سازمان‌های خصوصی فرادستان وجود ندارد تا در روز مبادا به پشتیبانی از حکومت برخیزند. این نوع حکومت نمی‌تواند از هیچ سازمانی

غیر از خود حکومت پشتیبانی کند و بیشتر انرژی خود را صرف اجماع بین فرادستان می‌کند تا صلح و آرامش حداقلی برقرار و بقای خود را حفظ کند و همواره خطر فروپاشی آن را تهدید می‌کند. در حکومت طبیعی پایه، ائتلاف‌ها باثبات‌تر هستند و نهادهای منسجم و مستحکم حقوق عمومی، به تدریج شکل می‌گیرند که چارچوب سازمانی ائتلاف را تثبیت و تقویت می‌کنند. قالب‌های نهادینه‌شده بادوام‌تر است و ائتلاف کم‌تر در معرض نوسانات درونی ناشی از شخصیت افراد قرار می‌گیرد. اما فرایند جانشینی رهبران، گذار بین ائتلاف‌های مسلط، مدیریت موضوعات اقتصادی (توزیع رانت‌ها و تقسیم غنایم)، همگی فرصت‌هایی برای مذاکره مجدد و خشونت‌ورزی درون ائتلاف مسلط فراهم می‌کنند که به صورت بالقوه خطرناک‌اند. حفظ حکومت پایه مستلزم این است که همه گروه‌های فرادست که ائتلاف غالب را تشکیل می‌دهند، خود را مقید به حضور در زیر چتر حکومت بدانند و عناصر تشکیل‌دهنده اقتدار حاکم باشند. چون حاکمیت قانون با حکم و فرمان استقرار نمی‌یابد و قانون به آسانی باطل‌شدنی است و کوشش‌های فراوان برای استقرار آن در حکومت طبیعی پایه ممکن است به ناکامی منجر شود، تنها سازمان‌هایی قابلیت دوام دارند که پیوندها و ارتباط مستقیم با حکومت داشته باشند. به زبان ساده‌تر، حکومت تنها به سازمان‌های وابسته به حکومت اجازه شکل‌گیری می‌دهد. امتیازات فرادستان در هم‌خوانی نزدیک با حکومت تعریف می‌شود، و هر کس خواهان انجام فعالیت پیچیده‌ای باشد که به ساختار سازمانی پیشرفته نیاز دارد، ناگزیر باید از حکومت و نهادهای حکومتی به‌منزله ابزار سازماندهی و پشتوانه فعالیت خود استفاده کند. از آنجا که حکومت طبیعی پایه از جامعه مدنی سرزنده و توانمند حمایت نمی‌کند پس در بهترین حالت، تعداد سازمان‌های رقیب حکومت بسیار اندک‌اند. نکته مهم این که هیچ

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

تضمینی نیست که حکومت طبیعی پایه به سمت حکومت طبیعی بالغ پیش برود. وجود موانع ورود رفتار رانت‌جویانه مانع گذار موفق اقتصاد به ساختار بالغ می‌شود. در حکومت طبیعی بالغ، نهادهای خصوصی با دوام دیده می‌شوند، اگرچه دسترسی به آن‌ها محدود به اعضای ائتلاف غالب است. نهادهای حکومتی بالغ برعکس حکومت طبیعی پایه، توانایی پشتیبانی از آن دسته از سازمان‌های فرادستان را دارند که وابستگی نزدیکی به حکومت ندارند. در حکومت طبیعی بالغ چون نظامیان و گروه‌های فشار موجود به فهم و درک بهتری از واقعیت‌های جدید می‌رسند، شکلی از حاکمیت قانون برای سازمان‌ها به منصفه ظهور می‌رسد. نهادهای یاری‌گر استقرار حاکمیت قانون به گونه‌ای در حکومت حک و تثبیت می‌شوند تا بتوانند در برابر کشش‌های مکرر به سمت حکومت طبیعی پایه مقاومت کنند. به واسطه این نهادهای یاری‌گر ترتیب و اولویت امتیازات میان اعضای ائتلاف مسلط به طور منظم تغییر می‌کند و اجازه تسلط روزافزون و دائمی یک گروه فرادست را نمی‌دهد. حقوق عمومی نیز به ویژه در ترکیب با مفهوم شخصیت حقوقی در خدمت پشتیبانی از حاکمیت قانون درمی‌آید و شخصیت‌های حقوقی قابلیت برعهده گرفتن حقوق و مسئولیت را دارند (نورث و همکاران، ۱۳۹۷، صص ۱۷-۱۸).

ویژگی‌های نهادی نظم اجتماعی دولت صفوی

زمینه‌ها و عوامل فروپاشی نظم و انسجام اجتماعی حکومت صفویه، پیچیده و چندجانبه است و نمی‌توان آن را در یک یا چند عامل خاص محدود کرد، اما براساس داده‌های منابع تاریخی معتبر و همچنین پژوهش‌های جدیدی که صورت گرفته است و باتوجه به الگوی حکومت طبیعی داگلاس نورث و همکارانش می‌توان مهم‌ترین این عوامل را به شرح ذیل دسته‌بندی کرد:

ناکامی در ائتلاف‌سازی پایدار و بادوام

در ابتدای حکومت صفوی، قزلباشان پایه بنیادین حکومت صفوی به‌شمار می‌رفتند، آنان شاه را «مرشد کامل» یا «صوفی اعظم»^{۱۳} می‌دانستند و برای او مقامی نیمه‌الهی قائل بودند (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳، ص. ۴۰۸؛ اسکندرببیگ، ۱۳۷۲، ج. ۱ / ص. ۱۴۴؛ شاملو، ۱۳۷۵، ج. ۱ / ص. ۱۲۵). اطاعت بی‌چون‌وچرا از اوامر مرشد کامل، شرط اصلی صوفی‌گری بود و جان باختن در راه او، پایین‌ترین مرتبه اخلاص به‌شمار می‌رفت. اگر یکی از صوفیان به مرشد خود دروغ می‌گفت، مستحق مرگ بود و ناصوفی نامیده می‌شد، لذا رابطه مراد و مریدی بین شاه و قزلباشان در ابتدای حکومت صفوی قدرت مادی و معنوی بسیاری برای شاه صفوی به همراه داشت و کارکرد مهمی در پیروزی‌های صوفیان و کنترل خشونت و ایجاد نظم اجتماعی در جامعه ایران داشت.^{۱۴} قزلباشان خود را بانی حکومت صفوی می‌دانستند، از سوی دیگر، ائتلاف مسلط که شاه‌اسماعیل در رأس آن قرار داشت، نیازمند قزلباشان بود. استفاده از عبارت‌هایی همچون قلمرو قزلباش، دولت قزلباش، مملکت قزلباش برای توصیف دولت صفوی این را کاملاً آشکار می‌سازد (برای نمونه رک: حسینی خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲، ص. ۴۳۱؛ قمی، ۱۳۸۳، ج. ۱ / ص. ۲۵۵). بنابراین، آنان اداره امور دولت و تصدی مناصب عالی را حق خود می‌پنداشتند، از این‌رو، آنان در ابتدای حکومت صفوی قدرت بسیار زیادی به‌دست آوردند. شاه‌اسماعیل به قزلباشان مراتب و مناصب ممتازی واگذار کرد، از جمله حسین بیگ لکه را مقام و منصب وکالت نفس نفیس همایون داد^{۱۵} (خواندمیر، ۱۳۷۰، ص. ۱۲۶). نمونه دیگر از این صوفیان قزلباش دیوعلی روملو است که از ابتدای ظهور شاه‌اسماعیل، ملازم شاه بود، به مقام دیو سلطانی رسید (الحسینی، ۱۳۷۹، ص. ۱۷). درمقابل، قزلباشان نیز کارکرد خود را به‌منزله ارادتمند و مرید مراد خود به نمایش

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

گذارند و به دیگر سخن، قزلباشان به‌منزله یکی از اعضای اصلی ائتلاف فرادست درباره امتیازات، حقوق مالکیت و دسترسی به منابع با شاه صفوی به توافق دست یافتند. شاهان صفوی امرا و صاحب‌منصبان لشگری را از میان قزلباشان انتخاب می‌کردند (سانسون، ۱۳۴۶، ص. ۵۶). به رئیس صوفیان هر طایفه «خلیفه» و به رئیس همه صوفیان «خلیفه‌الخلفا»^{۱۶} گفته می‌شد. خلیفه‌الخلفا به‌منزله نایب شاه به‌شمار می‌رفت و بر این اساس نمایندگانی را به ایالات می‌فرستاد. شاه با این منصب نه‌تنها بر قزلباشان صفوی نظارت می‌کرد، بلکه بر تشکیلات گسترده پیروان صوفی در قلمرو حکومت عثمانی نیز تسلط داشت. این منصب جایگاه مشورتی بسیار مهمی در اوایل حکومت صفوی برعهده داشت (امینی هروی، ۱۳۸۳، ص. ۸۶، ۱۴۴). اما زمان زیادی از حکومت صفوی سپری نشده بود که قزلباشان سهم بیشتری در قدرت برای خود قائل شدند. از این‌رو، پا از گلیم فراتر نهادند. بدیهی است با چنین رویکردی، بین شاه به‌منزله مرشد اعظم صوفیه و بعضی از صوفیان اختلاف پدید آمد. قزلباشان به‌سبب اشتغال به امور حکومتی اندک اندک خُلق‌وخوی پیشین خود را ازدست دادند که این امر به رقابت‌های قبیله‌ای بین آنان و حتی گاهی جنگ‌های قبیله‌ای محدود نیز منجر شد (روملو، ۱۳۵۷، ج. ۲/ ص. ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۲) و موجبات نگرانی پادشاهان صفوی را فراهم آوردند. قزلباشان روزبه‌روز بر مطالبات خود افزودند و در مواردی که شاهان صفوی به خواسته‌های ایشان وقعی ننهاده‌اند، کارشکنی‌های بنیان‌براندازی علیه آنان انجام دادند و حتی تا مرز کشتن شاهان نیز پیش رفتند. برای نمونه، یکی از امرای قزلباش از قبیله شاملو در سال ۹۴۰ ق قصد مسموم کردن شاه تهماسب اول (حک: ۹۳۰-۹۸۴) را داشت و بر آن بود که پس از وی سام‌میرزا را بر تخت پادشاهی بنشانند (اسکندریگ، ۱۳۸۲، ج. ۱/ ص. ۸۱).

صوفیان صفوی پس از به قدرت رسیدن دیگر درویشانی نبودند که به تعبیر سعدی تعداد زیادی از ایشان بر گلیمی بخشیدند، بلکه شاهانی بودند که در اقلیمی هر چند بزرگ با رقیبانشان نمی‌گنجیدند. نفوذ سیاسی آنان تا بدان‌جا رسید که در اوامر سلطانی دخالت می‌کردند و خود را شریک قدرت شاه می‌دانستند و به‌نحو آشکاری در عزل و نصب‌های حکومتی دخالت می‌کردند و مخالفان خود را با قساوت، حتی اگر از خاندان سلطنتی بود، از راه برمی‌داشتند (همان، صص. ۸۲-۸۳). اقدامات قزلباشان از قبیل قتل شیخ‌زاده حیدرمیرزا پسر و ولیعهد شاه تهماسب اول و همچنین درگیری با داروغه قزوین که منجر به کشته شدن حدود پانصد تن از صوفیان توسط شاه‌اسماعیل دوم شد، نمونه‌ای دیگر از این رویدادها است (روملو، ۱۳۵۷، ج. ۲/ صص. ۶۰۰-۶۱۵). آنان، مهد علیا، همسر سلطان محمد خدابنده را که در امور ایشان دخالت می‌کرد، در مقابل همسر نابینایش به قتل رسانیدند و به مادر پیر او نیز رحم نکردند و او را کشتند. پس از این واقعه با وقاحت تمام نزد شیخ کامل (شاه) زبان به معذرت گشودند و اظهار عقیدت باطنی و صوفی‌گری کردند (اسکندر بیگ، ۱۳۸۲، صص. ۲۵۱-۲۵۲). عزل سلطان محمد خدابنده و به سلطنت رساندن فرزندش شاه‌عباس اول به‌وسیله قزلباشان نشان‌دهنده قدرت بسیار زیاد آنان در دربار صفویه است. در اوایل جلوس شاه‌عباس اول نیز با پدر مخلوعش، سلطان محمد خدابنده، تباہی کردند تا قدرت را از شاه‌عباس بستانند و بار دیگر به پدر بازگردانند (همان، صص. ۶۲۳-۶۲۵). این عوامل به‌شدت شاه صفوی را نسبت به قزلباشان بدبین کرد و از قدرت صوفیان بیمناک ساخت، به‌گونه‌ای که به تحدید قدرت آنان پرداخت. شاه‌عباس اول، سال‌ها تحت سلطه امرای قزلباش بود و شاهد نزاع آنان بر سر کسب قدرت بود. او از آغاز پادشاهی خویش تصمیم گرفت در فرصت مناسب و به‌تدریج سران قزلباش

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

را که در زمان پادشاهی پدرش فتنه‌ها انگيخته، خون‌ها ریخته بودند و همواره در امور کشور دخالت می‌کردند از میان بردارد. مخصوصاً مصمم بود قاتلان مادرش را کیفر دهد و از این رو، بسیاری از سرداران معتبر قزلباش را نابود ساخت (شاردن، ۱۳۷۲، ص. ۱۸۶۵). در ابتدای سلطنت شاه‌عباس اول مرشد قلی‌خان با لقب وکیل‌السلطنه فرمانروای مطلق بود و همه صاحب‌منصبان از او دستور می‌گرفتند. مرشد قلی‌خان حتی بدون اجازه شاه، احکام و فرمان‌های سلطنتی را صادر می‌کرد تا اینکه سرانجام در شرایط مساعد، دستور قتل او را صادر کرد (اسکندریگ، ۱۳۸۲، صص. ۵۹۷-۶۰۰). شاه‌عباس اول در راستای کاهش قدرت قزلباش‌ها به‌طور منظم گروه‌های مختلف آنان متعلق به یک قبیله را به اولکه یا ناحیه قبیله‌ای که تیول قبیله دیگری بود انتقال می‌داد و گاهی نیز به‌عمد مقامی را مسئول قبیله‌ای می‌کرد که خود جزو آن قبیله نبود؛ و در مواقعی دیگر ادعا می‌کرد که قبیله فاقد صاحب‌منصبی که توانایی رهبری آن را داشته باشد، وجود دارد و یک غلام را به ریاست آنان می‌گماشت (سیوری، ۱۳۹۵، ص. ۷۹). سیر نفوذ و قدرت منصب «خلیفه‌الخلفا» شاخصی مهم در ارزیابی قدرت قزلباشان در عصر صفوی است. تا دوره شاه‌عباس اول مقام خلیفه‌الخلفا یکی از مناصب رسمی و معنوی صوفیان به‌شمار می‌رفت و اگرچه در سیر نزولی بود ولی جایگاه خودش را تا حدود زیادی به‌منزله یک منصب مهم در دربار صفوی حفظ کرده بود. در دوره شاه‌عباس اول براساس سیاست ویژه‌ای که این پادشاه در کاهش نفوذ سران قزلباش درپیش گرفت، این مقام به سطح بسیار پایینی نزول کرد. در دوره شاهان دیگر صفوی نیز این روند شدت بیشتری یافت و اندک اندک از اعتبار و اهمیت قزلباشان کاسته شد (سانسون، ۱۳۴۶، ص. ۵۷). بنابراین چنان‌که نورث و همکارانش نیز می‌گویند: در نظر شاه‌عباس اول هزینه‌های پرداختی درقبال قزلباشان و استمرار آن درقبال سرکشی آنان از منفعت

کافی برخوردار نبود و حتی ممکن بود قدرت او را نیز تحت الشعاع قرار دهد (نورث و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۸۷). براساس نظریه نورث، اگرچه همواره یک ائتلاف مسلط وجود دارد، اما هویت و ترتیبات آن همراه مقتضیات زمان و مکان تغییر می‌یابد که در نتیجه بر موقعیت و قدرت فرادستان اثر می‌گذارد. بنابراین، چنانچه تعدیل‌هایی رخ ندهد، اگرچه حداقلی، آن اعضایی که اعتقاد دارند قدرت آنان از سهم دریافتی کافی نیست و اعتبار بیشتری می‌خواهند، برای امتیازگیری بیشتر به ستیز می‌پردازند (نورث و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۹۰).

شکست در ایجاد تعادل میان نیروهای اجتماعی

حکومت‌های طبیعی شکننده به‌منزله یک نظم اجتماعی ثابت دارند، اما از نظر شکل‌بندی ایستا نیستند و اگرچه همواره یک ائتلاف مسلط وجود دارد، اما ترتیبات درونی آن همواره در حال دگرگونی است، به‌گونه‌ای که بر قدرت و موقعیت فرادستان اثر می‌گذارد که به سود یا زیان بعضی از اعضای ائتلاف منجر می‌شود، بنابراین در حکومت طبیعی، توزیع امتیازات و رانت‌ها تعدیل می‌شود و توازن جدیدی در قدرت به‌وجود می‌آید (نورث و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۹۰). یکی از مهم‌ترین دغدغه‌ها و مشکلات صفویان از همان ابتدای تأسیس حکومت، ایجاد تعادل و هماهنگی بین عناصر موجود در جامعه ایران عصر صفوی، یعنی ایرانیان یا تاجیک‌ها و نیروهای ایلیاتی ترک یا قزلباشان بود که نه‌تنها بین آنان ناسازگاری نژادی، زبانی و فرهنگی و حتی تناقضات شدید برخاسته از رقابت وجود داشت، بلکه این ناسازگاری‌ها و مخالفت‌ها در تحولات داخلی قرن دهم تأثیرات قابل‌ملاحظه‌ای داشت (رویمر، ۱۳۸۸، ص. ۴۵). از سویی، ترکان یا اهل شمشیر قرار داشتند، با داعیه اینکه در پایه‌گذاری حکومت جدید سهم عمده‌ای دارند و از سویی دیگر، اشرافیت ایرانی یا اهل قلم قرار

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

داشت که به نقش خود در سازماندهی و شکل‌گیری تشکیلات دیوانی حکومت صفوی مباحثات می‌کرد و میراث‌دار دیوان‌سالاری دیرپای ایرانی بود که پیشینه آن به پیش از اسلام می‌رسید. در نظر قزلباشان کلمه تاجیک عبارت تحقیرآمیزی بود که در مورد ایرانیان به کار می‌بردند که معمولاً تنها به کار رسیدگی به حساب‌ها و امور اداری می‌آیند و حق تصدی مقامات فرماندهی در سپاه را نداشتند و قزلباشان خدمت تحت فرماندهی یک صاحب منصب ایرانی را بی‌احترامی به خود تلقی می‌کردند (اسکندریبیگ، ۱۳۸۲، ص. ۳۷۱). در مقابل نیز ایرانیان خود را بزرگ‌زاده، با فرهنگ و تمدن غنی و شایسته امور دیوانی می‌دانستند و جایی برای قزلباشان در میراث ملی ایران قائل نبودند. بنابراین، برخورد این دو عنصر در حکومت صفوی اجتناب‌ناپذیر بود. این خصوصیت دوگانه جمعیتی تأثیر عمیقی بر سپاه و نیز بر نهاد اجرایی کشور می‌گذاشت. شاه‌اسماعیل اول از همان ابتدا با توزیع مناصب حکومتی به گونه‌ای که بتواند خشنودی هر دو گروه را برآورد، تلاش کرد بین آنان توازن و تعادل ایجاد کند. نورث و همکارانش نیز بر این مهم تأکید دارند که ائتلاف زمانی که منافع خود را لازم ببیند، ترکیب و توازن آن را تغییر می‌دهد (نورث، ۱۳۹۵، ص. ۹۰)، شاه‌اسماعیل نیز به این کار دست یازید و پس از مدتی بعضی از مناصب مهمی که در اختیار آنان بود به عناصر ایرانی واگذار کرد. برای نمونه، او در ابتدا منصب وکیل نفس نفیس همایون به عنوان نایب خود و قدرت‌مندترین مقام در امور سیاسی و مذهبی بعد از خود ایجاد کرد و آن را به حسین بیگ لّه شاملو از بزرگان قزلباش و از افراد اهل اختصاص واگذار کرد، اما پس از شش سال به سبب بیم از قدرت روزافزون قزلباشان او را برکنار کرد و برای ایجاد موازنه بین عناصر ترک و تاجیک آن را به یک ایرانی به نام امیر نجم واگذار کرد و پس از او نیز دوباره این مقام را به یک ایرانی دیگر تفویض کرد (اسکندریبیگ، ۱۳۸۲،

ص. ۳۴۰). این سیاست شاه‌اسماعیل خیلی موفقیت‌آمیز نبود، زیرا نارضایتی قزلباشان را در پی داشت، به‌گونه‌ای که در جنگ با ازبکان در ماوراءالنهر در سال ۹۱۸ ق وکیل را به‌نحو مطلوب حمایت نکردند که در نهایت به شکست و کشته شدن او منجر شد (خواندمیر، ۱۳۸۰، ص. ۵۲۹). اما شاه‌اسماعیل اول همچنان بر سیاست موازنه قدرت پای فشرد، قزلباشان نیز هرگاه فرصت و قدرتش را داشتند با وکیل ایرانی مقابله می‌کردند، چنان‌که در سال ۹۲۹ ق میرزا شاه‌حسین اصفهانی صاحب‌مقام وکالت را پس از کوشش‌های متعدد به قتل رساندند (اسکندریگ، ۱۳۸۲، ص. ۳۴۰). شاه تهماسب نیز در زمینه ایجاد توازن و هم‌بستگی بین دو عنصر ترک و تاجیک با اتخاذ سیاست انتقال پسران صاحب‌منصبان قزلباش به دربار سلطنتی برای تعلیم امور دیوانی، نویسندگی و نقاشی در کنار آموزش‌های نظامی، تلاش کرد، اندیشه کلیشه‌ای قزلباشان از تحقیر اهل قلم را تخفیف دهد و فاصله میان آنان را کاهش دهد (سیوری، ۱۳۹۵، ص. ۱۸۲). توزیع قدرت نظامی نامتمرکز و ایجاد توازن قدرت، منطبق حکومت طبیعی به‌شمار می‌رود (نورث و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۶۴). چنان‌که تمرکز قدرت نظامی در بین امرای قزلباش تهدیدی بود که از همان ابتدا شاه صفوی به آن پی برد و تلاش‌هایی در راستای آن انجام داد که بعضی از آن‌ها گفته شد. اما تمرکززادگی از نظامیان قزلباش به‌صورت جدی و ورود عناصر نظامی جدید به‌صورت اثرگذار از دوره شاه‌عباس اول آغاز شد که عمیقاً در اساس اجتماعی ائتلاف حاکم ایران عصر صفوی تأثیر گذارد. براساس آماری که مینورسکی از امیران حکومت صفوی در پایان دوره شاه‌عباس اول به‌دست می‌دهد، از مجموع ۸۹ امیر ۷۴ تن از قزلباشان و ۱۵ تن از غلامان بودند (مینورسکی، ۱۳۷۸، ص. ۲۶). بنابراین، در این دوره یک پنجم امور به‌دست عناصر جدید قرار گرفته است. نمونه شاخص آن الله‌وردیخان گرجی است که به یکی از

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... _____ موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

قدرت‌مندترین افراد کشور بدل شد که علاوه بر تصدی مقام قوللر آقاسی یا فرمانده هنگ‌های غلامان، حکمران ولایت فارس شد؛ مقامی که تاکنون در اختیار امرای قزلباش قرار داشت که تأثیر این سیاست شاه‌عباس را به‌خوبی نشان می‌دهد. این روند در دوره جانشین او شاه‌صفی با سرعت بیشتری ادامه یافت (وحید قزوینی، ۱۳۸۳، ص. ۱۵۴). در جریان جنگ با افغان‌ها در دوره سلطان حسین صفوی فرمانده سپاه، خسروخان گرجی بود و قزلباشان از اینکه تحت فرمان او باشند، گلایه داشتند و این اختلاف در نهایت شکست سپاه صفوی را دربر داشت. مستوفی در این باره می‌نویسد:

سپاه قزلباش از دو جهت با خسروخان یک‌دل و موافق نبودند یکی آنکه ایشان مسلمان و او گرجی بود، هرچند در ظاهر اظهار اسلام نموده بود، اما در باطن با طریقه اسلام و مسلمانی آشنایی نداشت، زیرا که سرداران سپاه او همگی گرجی و بر مذهب قدیم خود بودند و سرکردگان سپاه قزلباشیه بایست زیردست سرداران گرجی بنشینند و بر خاطر ایشان این معنی گران می‌آمد، دوم آنکه خسروخان به سبب غرور اعتنا به احوال سرداران قزلباش نمی‌نمود و در داد و دهش و طلب و تنخواه نیز کوتاهی می‌کرد و به اندک تقصیری سرداران سپاه را خفیف و بی‌عزت می‌نمود، به سبب این جهات تمام سپاه دل‌شکسته و آزرده بودند و تن به جنگ در نمی‌دادند (مرعشی نجفی، ۱۳۶۲، ص. ۱۵).

تعادل و توازن ظریفی که شاه‌عباس اول بین عناصر ترک، ایرانی و قفقازی در ائتلاف مسلط دوره خود ایجاد کرد و بعضی از نویسندگان آن را نقطه عطفی در عصر صفوی و پایانی بر جنگ‌های داخلی قزلباشان دانسته‌اند (Babaie, 2004, p. 9) دستاورد مثبت کوتاه‌مدتی برای حکومت صفوی به‌شمار می‌رود که نهادینه نشد و حفظ آن در دوره جانشینان او ممکن نشد و سبب فقدان هم‌بستگی، وفاق و اتحاد اجتماعی کشور شد و هنگامی که کشور با هجوم یاغیانی نه‌چندان قدرت‌مند روبه‌رو شد، سرانجامی جز

سقوط نداشت. گفتنی است که پس از برقراری صلح ذهاب در سال ۱۰۴۹ ق/ ۱۶۴۰ م در دوره شاه صفی آرامشی طولانی مدت در مرزهای ایران و عثمانی بین دو دشمن دیرینه به وجود آمد که پیامد آن دوری از جنگ‌های جدی و تن‌آسایی سپاهیان صفوی بود، به گونه‌ای که هنگام حمله افغان‌ها، توان دفاع از کشور و شاه خود را نداشتند.

ساخت شخصی، غیررسمی و یک‌جانبه قدرت سیاسی

دورانی که شاهان ویژگی خداوندگاری به خود می‌بخشند و قادر مطلق پنداشته می‌شوند، همه چیز حالت گذرا و شخصی و غیرقابل پیش‌بینی دارد، مناصب خریدوفروش می‌شوند و تصمیمات مستبدانه پادشاه و حلقه پیرامون او به شکل دست‌کاری سیاسی در منافع اقتصادی سبب ناامنی و بی‌ثباتی می‌شود، ائتلاف‌ها باثبات نیستند و بیشتر در معرض نوسانات درونی ناشی از شخصیت افراد قرار می‌گیرند. بنابر قواعد حاکم بر حکومت طبیعی، راه ورود عموم به قدرت سیاسی بسته است و این مهم، در اختیار نخبگان خاص قرار دارد. در چنین شرایطی افراد و سازمان‌ها فقط از راه ایجاد ارتباط با شاه و اعضای ائتلاف حاکم می‌توانند به خواسته‌ها و آمال خود و احیاناً به منفعتی دست یابند و چنین دسترسی برای کسانی که در حلقه نزدیک به قدرت قرار نداشته باشند، بسیار دشوار است. شاه در ایران عصر صفوی از حقوقی نامحدود برخوردار بود و هیچ چیزی قدرت او را محدود نمی‌کرد و او تا جایی که امکان و توانایی داشت، بدون آنکه قانونی بتواند او را محدود کند، به اعمال قدرت می‌پرداخت. شاه از جنبه نظری قدرت مطلق و سایه خدا بر روی زمین محسوب می‌شد و زیردستانش چه عادلانه و چه ناعادلانه ملزم به پیروی از اوامر او بودند. عقد قراردادهای، اعلان جنگ، صلح، تغییر مالیات‌ها و قوانین کشور و حتی جان و مال مردم همه در اختیار شاه قرار داشت. مضاف بر این‌ها شاه تقدس نیز داشت و دستورات آنان در همه

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جاری بود. این درحالی بود که هم‌زمان با حکومت صفویه در اروپا قدرت بعضی از پادشاهان کاهش یافته بود؛ برای نمونه در انگلستان قرن ۱۷ میلادی در پی جنگ داخلی و برپایی انقلاب باشکوه^{۱۷} در سال ۱۶۶۸ م قوانین جدیدی همانند منشور حقوق و سازمان‌های جدید همچون بانک انگلستان ایجاد شد و طی آن ملکه و پادشاه ناچار شدند، سوگند یاد کنند، همواره حافظ حقوق ملت باشند؛ براساس این سوگند، پادشاه نمی‌توانست بعضی از امور مانند وضع مالیات جدید را بدون تصویب پارلمان انجام دهد (ماله و ایزاک، ۱۳۵۷، ص. ۴۴). در سایه انقلاب شکوهمند، امتیازات گوناگون سیاسی و اجتماعی به نفع مردم از ساختار قدرت گرفته شد. شاید تحت تأثیر چنین رویدادهای در اروپا، شاردن فرانسوی به‌زیرکی دریافته بود که قدرت پادشاه در ایران از قدرت هر پادشاهی دیگری در جهان بیشتر است که پیامد منطقی جامعه‌ای است که فاقد نهادهای مدنی و حقوقی قدرت‌مند و بهره‌مند از خودمختاری قابل‌ملاحظه است (شاردن، ۱۳۷۲، ج. ۳، ص. ۱۱۴۷).

در حکومت صفوی که براساس یک شبکه‌مرادی و مریدی شکل گرفته است و نهادهای رسمی حکومت در خدمت رفع نیازهای این شبکه است، روابط حاکم بر دستگاه حکومت، شخصی و غیررسمی است و نهادهای مدنی معتبری نیز وجود ندارد تا قدرت خودکامه شاه را محدود کند و با تصویب قوانین رسمی کارآمد روابط شخصی و غیررسمی را کاهش دهد و حاکمیت قانون را برقرار سازد. واضح است که بی‌اعتنایی و عدم اتخاذ تصمیمات درست به‌وسیله شاه و نخبگان سیاسی حکومت و عدم توجه به مصالح و منافع عمومی و خطای سیاسی افراد در چنین حکومت شخصی چگونه می‌توانست به مملکت آسیب برساند. از این‌رو، در چنین سلطنت مطلقه‌ای ویژگی‌های شخصیتی پادشاه در تصمیم‌گیری‌ها بسیار اثرگذار بود. در این دوره، چنین اشتباهات

تأثیرگذاری که ضعف و سقوط حکومت را دربرداشت، به‌روشنی نمایان است. یکی از این اشتباهات سیاسی اثرگذار این دوره، به‌وسیله شاه‌عباس اول به‌وجود آمد. اگرچه شاه‌عباس عظمت و شکوه ایران را به‌گونه آشکاری تجدید کرد و خدمات گران‌بهایی به کشور خود انجام داد، اما در نتیجه بعضی از اعمال خود بذر نامیمونی را در ایران نیز کاشت که زمینه‌ساز یکی از عوامل مهم انحطاط و سرانجام انقراض سلسله صفویه شد. سیاست نادرست او تربیت شاهزادگان در حرم‌سرا یا عدم تربیت سیاسی شاهزادگان بود. شاه‌عباس اول در نتیجه ترس از اینکه مبدا فرزندان خود با اطرافیان و امرای او دسیسه کنند، این شیوه ناپسند را مرسوم کرد که ولیعهد و همچنین سایر شاهزادگان را تا وقتی که زمام امور را به‌دست گیرند در حرم‌سرا نگاه دارند. بدیهی است پیامدهای خواسته و ناخواسته این مهم نادیده انگاشتن فرایند مهارت آموزش سیاسی و آماده‌سازی ولیعهد برای حکمرانی بود. در نتیجه، هیچ‌یک از آنان برای اداره مملکت و جلوس بر تخت سلطنت آمادگی و کفایت لازم را نداشتند؛ امر مهمی که تأثیرات آن از نگاه سفرنامه‌نویسان خارجی نیز دور نمانده است (برای نمونه رک: تاورنیه، ۱۳۶۳، ص. ۴۹۸).

در مجموع می‌توان گفت عدم ایجاد سازوکار و قوانین تثبیت‌شده مناسب برای ولایت‌عهدی شاهان صفوی معمولاً سبب بحران در جانشینی می‌شد و تأثیر قابل‌توجهی در ضعف حکومت صفوی داشت، به‌گونه‌ای که خلأ این قوانین به افراد متنفذ دربار اجازه می‌داد، در امر جانشینی دخالت کنند که چالش‌ها و پیامدهای ناگواری را بر حکومت صفوی تحمیل می‌کرد. هرچند به‌نظر می‌رسد ایجاد قوانین و چارچوب مشخص برای جانشینی و درحقیقت نهادینه کردن آن، از خودکامگی و استبداد و قدرت عمل شاه می‌کاست. این درحالی بود که در حکومت‌های فئودالی اروپا قواعد

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

مشروعیت و مسئله جانشینی معمولاً ثابت و نقض‌ناشدنی بود و این امر با قانون نخست‌زادگی در دولت‌های متأخر فئودال و نیز در سلطنت مطلقه حل می‌شد و شاه حق دخالت در قواعد جانشینی را نداشت (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۱، ص. ۱۲). از مطالعه دوران سلطنت جانشینان شاه‌عباس اول به‌خوبی برمی‌آید که تأثیر چنین تربیتی در روحیه شاهزادگان تا چه حد مخرب و ناگوار بوده است و خوش‌گذرانی و عادت به نوشیدن مشروبات الکلی چه پیامدهای نامطلوبی نه‌تنها برای پادشاهان بلکه برای سلسله صفوی و مردم ایران به‌بار آورده است. سلطان حسین صفوی نمونه بارز چنین پادشاهانی است، او معمولاً از درگیر شدن با امور کشور و سیاست خودداری می‌کرد و اداره امور را به درباریان واگذار کرده بود. برای نمونه، وقتی قاصد خراسان خبر حمله افغان‌ها را به پایتخت آورد، شاه مشغول بازی بود و صدور دستور را به پس از بازی موکول کرد و پس از آن نیز اعتنایی به آن نداشت (لاکهارت، ۱۳۸۵، صص. ۳۴-۵۴). یکی دیگر از پیامدهای این امر نفوذ زنان حرم‌سرا و خواجه‌سرایان در امور مهم مملکتی بود که پیش از آن در حکومت صفوی سابقه نداشت که درحقیقت دولتی در سایه یا به‌تعبیر مینورسکی «نیمه‌حکومتی» در دربار تشکیل دادند (مینورسکی، ۱۳۷۸، ص. ۳۷) و بسیاری از دسیسه‌ها، توطئه‌ها و قتل‌هایی که تاریخ بعدی ایران را لکه‌دار کرد معلول تحریکات و جاه‌طلبی این گروه بود. نویسنده *تذکره‌الملوک* در کتاب خود خواجه‌سرایان صاحب‌منصب را در زمره مناصب مقرب‌الخاقان ذکر کرده است و در ادامه می‌نویسد: «خدمت نظارت و جبادار باشیگری را که در زمان سلاطین سلف با مقربان قزلباش بوده، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین به خواجهگان سفید تفویض نمودند» (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص. ۱۹). قدرت خواجهگان چنان زیاد شد که بعضی از آنان به مناصب عالی حکومت دست یافتند (واله قزوینی، ۱۳۸۲، ص. ۳۶۳).

کروسینسکی که بر رویدادهای اواخر عصر صفوی متمرکز شده است، به نیکی بر این مطلب تأکید دارد و آن را از عوامل مهم انهدام حکومت آنان می‌داند (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص. ۲۴). شاه سلیمان صفوی با حمایت یکی از خواجگان حرم‌سرا به نام آغامبارک به حکومت دست یافت (کمپفر، ۱۳۶۳، صص. ۴۳-۴۴). گفته می‌شود نفوذ این خواجه‌سرایان به حدی رسیده بود که حتی در مقابل شاه نیز به وزیر اعظم دشنام می‌دادند (مستوفی، ۱۳۷۵، ص. ۱۲۴)، که این امر گویای نفوذ خواجگان صاحب‌منصب در گروه فرادستان است. پس از درگذشت شاه‌عباس اول در سال ۱۰۳۸ ق از آنجا که دو تن از فرزندان فوت شده بودند و سومی به علت نابینایی توانایی سلطنت را نداشت، تاج و تخت به سام‌میرزا، فرزند صفی‌میرزا، واگذار شد. سام‌میرزا را که در آن وقت هجده سال بیش نداشت از حرم‌سرا بیرون آوردند و با نام پدرش شاه‌صفی بر تخت نشاندند. شاه صفی (حک: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق) به زودی نشان داد که واجد هیچ یک از صفات جدّ خود نیست که با توجه به تربیت او در محیط حرم‌سرا نیز طبیعی بود. او بعد از جلوس بر تخت سلطنت مثل پادشاهان اواخر عهد صفوی در عیش و نوش حرم‌سرا غوطه‌ور شد و با گذشت روزگار به امور کشوری اندک‌اندک بی‌علاقگی نشان داد و کارها را به دست وزیران سپرد. از جمله کارهای ناشایست او قتل بعضی از نخبگان سیاسی و نظامی است که از میان آن‌ها می‌توان به امام قلی‌خان، حاکم معروف فارس، اشاره کرد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲، ص. ۷۹۷). بعد از مرگ شاه صفی، پسرش عباس در سال ۱۰۵۲ ق درحالی که بیش از ده سال نداشت، جانشین او شد. به‌طور کلی عهد شاه‌عباس ثانی را می‌توان دوره آسایش و آرامش دانست. اگر این پادشاه در می‌گساری جانب اعتدال را رعایت کرده بود، شاید عمری طولانی‌تر می‌یافت و نامی همچون شاه‌عباس اول از خود بر جای می‌گذاشت. علت توفیق نسبی شاه‌عباس دوم را

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

در اداره کشور می‌توان در سن کم او هنگام برتخت نشستن دانست، زیرا زودتر از محیط حرم‌سرا رهایی یافت و توانست از توطئه‌های حرم‌سرا و مقتضیات تربیتی آن دور بماند. پس از شاه‌عباس دوم فرزندش با نام شاه سلیمان در سال ۱۰۷۷ ق به سلطنت دست یافت. او نیز از آنجا که از دوران طفولیت در حرم‌سرا تربیت یافته بود، طبعاً وقتی به سلطنت رسید از نحوه اداره امور کشور آگاهی کافی را نداشت. او نیز در دوره کودکی تحت تأثیر تربیت و نفوذ خواجه‌سرایان قرار گرفته بود و بعد از سلطنت نیز نتوانست خود را از نفوذ خواجه‌سرایان و عادت به می‌گساری نجات دهد. شاه سلیمان بیش‌تر در حرم‌سرا ماند، بیشتر معتاد به مشروبات الکلی شد. کمپفر درباره او می‌نویسد: «نمی‌توان باور کرد که تاب و تحمل این پادشاه در نوشیدن مشروب تا چه اندازه است. در سویس و آلمان کسی پیدا نمی‌شود که با او رقابت کند». در جای دیگر می‌گوید: «شاه تقریباً همیشه مست است و مع‌الوصف چنان مستبد است که هر فرمانی می‌دهد، اگرچه در خواب باشد باید بی‌درنگ اجرا شود» (کمپفر، ۱۳۶۳، ص. ۱۱۸).

بی‌اعتباری جان و مال از ویژگی‌های حکومت‌های طبیعی شکننده است. در حکومت صفویه شاه به‌هیچ‌روی در برابر افراد و طبقات جامعه با هر میزان از اعتبار و ثروت ناچار به پاسخ‌گویی نبود؛ از این‌رو می‌توانست بر جان و مال رعیت خود گشاده‌دستی کند و می‌توان گفت حقی مستقل از شخص او وجود نداشت و هیچ گروه و نهادی نمی‌توانست مدعی حقی باشد، مگر آنچه شاه به او ارزانی می‌داشت، اگرچه شاه بعدی می‌توانست، آنچه شاه پیشین اعطا کرده باز پس گیرد و هیچ قانون و نظام‌نامه‌ای نبود که قدرت شاه را محدود سازد. اشراف، عمال دربار، صفوف درهم فشرده مقامات کشوری و لشکری و روحانیون ممکن بود با ارتکاب یک اشتباه کوچک یا بی‌مقدمه دچار خشم و غضب شاه شوند، برای نمونه شاه سلیمان هنگامی که از

فرزند ارشدش به دلیل نه‌چندان مهمی خشمگین شد، بلافاصله دستور قتل او را صادر کرد، هرچند پس از قتل او پیشمان شد، اما دیگر سودی نداشت (کروسینسکی، ۱۳۶۳، ص. ۱۹). این موارد برخی از شواهد و واقعیات عینی در رابطه با ویژگی شخصی بودن حکومت صفوی به‌شمار می‌رود.

اقتصاد سیاسی انحصاری و نقض حقوق مالکیت

در جوامع مبتنی بر نظم دسترسی محدود به‌ویژه از نوع حکومت طبیعی شکننده، مناسبات سیاسی و اقتصادی عمیقاً درهم‌تنیده است و نظام سیاسی کاملاً بر اقتصاد حاکمیت دارد. حکومت‌های طبیعی با کنترل سازمان‌ها و افراد مشغول دادوستد، فرصت‌های اقتصادی را کنترل می‌کنند (نورث و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۸۸). حکومت صفوی نیز از این ویژگی مستثنی نبود و در آن مالکیت منابع درآمد و تولید در اختیار شاه و اطرافیان یا بوروکراسی او قرار داشت. شاهان صفوی در راستای منفعت و سود شخصی، اقتصاد را تحت سلطه خود قرار داده بودند و این نهاد بسیار مهم از مداخله نظام سیاسی رنج می‌برد. سیاست انحصارگرانه شاهان صفوی نمونه‌ای از چنین مداخلاتی است. شاه طهماسب طی فرمانی به کارگزاران خود در فارس فرمان داد تا انحصار صابون‌سازی را در اختیار داشته باشند؛ در نتیجه آنان بیه و مواد اولیه را با بهای کم خریداری می‌کردند و صابون را به بهای گزافی به مردم می‌فروختند و اگر کسی به خرید و فروش آن اقدام می‌کرد، مجازات می‌شد (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲، ص. ۳۰). شاه‌عباس اول که دوره او اوج شکوفایی اقتصادی دوره صفویه به‌شمار می‌رود نیز کوشید، منابع تولید را در اختیار گیرد. او مانند یک انحصارگر تبعیض‌گرا عمل کرد و گروه‌های مردم را به‌نحوی تفکیک و حقوق مالکیت هر گروه را به‌نحوی تعیین کرد که درآمد دولت به بیشینه برسد تا بتواند هزینه‌های مختلف دربار و غلامان

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

تازه‌به‌استخدام‌درآمده را تأمین کند، به‌گونه‌ای که «شاهزاده تاجران»^{۱۸} نامیده شد (Abissab, 2004, p.55). در نتیجه، شاهان صفوی به بزرگ‌ترین سرمایه‌داران دوره خود بدل شدند، جنس و کالا در بیوتات خود گرد می‌آوردند و به جلب بازرگانان اروپایی و معاشرت با آنان می‌پرداختند و حتی بعضی از کالاها را در انحصار تجارت خود قرار داده بودند، همانند ابریشم که شاه‌عباس اول تجارت آن را به انحصار خود درآورد و ارمنیان و یهودیان را مشاور و نماینده فروش و صادرات آن قرار داد (متی، ۱۳۸۷، ص. ۱۱۹). نویسنده کتاب، *تغییرات اجتماعی و اقتصادی در ایران عصر صفوی* به این نتیجه رسیده است که انحصار شریان‌های اصلی اقتصاد در این دوره، ظهور یک طبقه تاجر مستقل و پیدایش اقتصاد بازار معنادار و نیروی کار آزاد را ممکن ساخت. او به‌درستی بر این باور است که صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی ایران صفوی با تمرکز قدرت اقتصادی در دستان شاه و کاهش دامنه خودمختاری و استقلال نهادهای اجتماعی و عدم شکل‌گیری مناسبات براساس قرار داد و بازار آزاد انعطاف‌پذیری بسیار کمی برای تکوین سرمایه‌داری داشت و در نتیجه، با مقاومت در برابر صورت‌بندی سرمایه‌داری مانع از شکوفایی اقتصادی عهد صفوی شد (نویدی، ۱۳۸۶، صص. ۲۱۰-۲۱۱). در نتیجه اوضاع نابسامان اقتصادی، میدان عمل سرمایه‌مراپحه‌ای وسعت یافت؛ در نتیجه معضل رباخواری که سمی مهلک برای تولید و اقتصاد است، بر اقتصاد تأثیری نامطلوب داشت. در اصفهان دوره شاه‌عباس اول رباخواران و صرافان هندی برای اعتبارات و بازار پول وضع بحرانی ایجاد کرده بودند، از این‌رو، شاه‌عباس اول از سکونت آنان در ایران خودداری کرد، ولی شاه صفی به انگیزه منفعت شخصی، تطمیع هدایای آنان شد و بار دیگر به تاجران هندی اجازه فعالیت داد (تاورنیه، ۱۳۶۳، ص. ۵۱۳). تاورنیه^{۱۹} از آنان با عنوان طاعون و قانقاریای اقتصاد تعبیر می‌کند و می‌نویسد:

شاه‌عباس حق داشت که نمی‌خواست هندیان در مملکت او تجارت نمایند، به سبب آنکه آن‌ها در رباخواری از یهودیان بدتر هستند و دیری نمی‌پاید که همه نقدینگی مملکت را مالک و متصرف خواهند شد، زیرا آنان پول را از متمولین و بزرگان به صدی هشت یا نه می‌گیرند و بعد با وثیقه زیاد صدی سی و اگر زورشان برسد، بیشتر هم فرع دریافت می‌کنند و اشخاص زیادی را به خاک ذلت نشانده‌اند (تاورنیه، ۱۳۶۳، ص. ۵۱۳).

چنین اقداماتی وخامت اوضاع اقتصادی و کاهش ارزش پول ایران را در پی داشت، به گونه‌ای که بازرگانان ایرانی در پرداخت نقدی بهای کالاهای ایتیاعی خود ناتوان می‌شدند. سنگینی و افزایش مالیات بر مردم به ویژه در دوران پادشاهان واپسین صفوی که بر تجملات دربار و زمامداران افزوده شده بود، مهاجرت روستاییان و کاهش فعالیت‌های پیشه‌وران و رکود بازرگانی را در پی داشت که این امر به ورشکستگی صنایع انجامید. کارری در سفرنامه خود از محلی به نام میانه نام می‌برد که مردمش به سبب فشارهای مالیاتی شاه زمین‌های خود را رها کردند و به راهزنی روی آورده بودند (جملی کارری، ۱۳۴۸، ص. ۴۰). در نتیجه چنین اقداماتی مالیات‌های کشاورزی که بخش قابل توجهی از درآمد حکومت را تشکیل می‌داد با کاهش روبه‌رو شد. سلطان حسین صفوی برای حل این بحران با صدور فرمانی در سال ۱۱۲۲ ق مهاجرت و تغییر مکان کشاورزان را ممنوع کرد و به تعبیری دیگر آنان را به زمین وابسته کرد (نویدی، ۱۳۸۶، ص. ۱۸۸) و این در کشوری که ۴۵ تا ۵۵ درصد از جمعیت آن وابسته به زمین بودند، در آشفتگی اوضاع اقتصادی بسیار تأثیرگذار بود.

شواهد نشان می‌دهد که در دوره صفوی هزینه‌های حقوق مالکیت گاه چنان بالا بود که باعث ازدست رفتن حق مالکیت می‌شد یا شرایطی را به وجود می‌آورد که افزایش این هزینه‌ها از درآمد و منافع حق مالکیت بیشتر می‌شد، به گونه‌ای که مالک از حق

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

مالکیت خود صرف‌نظر می‌کرد. حکومت صفوی نوآوری و ابداع خاصی در این زمینه نداشت و هیچ نهاد یا انجمنی همانند بعضی از کشورهای اروپایی معاصر خود نداشت تا بتواند از حقوق مالکیت افراد دفاع کند؛ برای نمونه محمدعلی حزین از علمای اواخر عصر صفوی به هزینه‌های حق مالکیت اشاره دارد و دربارهٔ املاک پدری خود در گیلان می‌نویسد که درآمدهای آن هر ساله کاسته می‌شود و کفاف هزینه‌های نگهداری آن را نمی‌کند، به‌گونه‌ای که ترجیح داده است از مالکیت آن صرف‌نظر کند (حزین، ۱۳۸۱، ص. ۸۲).

در تجارت نیز بازرگانان به حکومت و نظام سیاسی گره خورده بودند و طبقه و صنفی مستقل نبودند و تنگناها و محدودیت‌های بسیاری در فعالیت‌های خود داشتند و معمولاً تحت کنترل مأموران حکومتی همچون داروغه و محتسب بودند. به‌دلیل عدم توازن بین ساختار تجاری و مالی ایران و اروپا و کشورهای دیگر، عوارض گمرگی به زیان تاجران ایرانی بود و گاهی نیز تاجران خارجی با پرداخت رشوه از عوارض گمرگی معاف می‌شدند. کمپفر که در دورهٔ سلطان سلیمان به ایران سفر کرده بود، دربارهٔ عوارض گمرگات جنوب می‌نویسد: «اروپاییان فقط عوارض مختصری می‌پردازند و علت آن کمک انگلیسی‌ها به ایرانیان برای بیرون راندن پرتغالی‌ها از جزیرهٔ هرمز در سال ۱۶۲۲ م است، علاوه‌بر این آنان از بعضی از مالیات‌های کالاهای وارداتی و صادراتی نیز معاف هستند» (کمپفر، ۱۳۶۳، صص. ۱۱۴-۱۱۵). هلندی‌ها نیز موافقت مقامات ایرانی را به‌دست آورده بودند، هر سال تا مبلغ مشخصی بدون عوارض گمرگی به ایران کالا وارد کنند و فرانسویان نیز با تقدیم پیشکش‌هایی توانسته بودند، خود را از پرداخت عوارض گمرگی معاف کنند (همان). معافیت‌های گمرگی تاجران اروپایی یکی از موانع تحول و توسعهٔ صنایع داخلی بود، زیرا این امر کار تولیدکنندگان داخلی

را برای رقابت با کالاهای خارجی وارداتی بسیار دشوار می‌کرد، به‌ویژه آنکه بعضی از محصولات داخلی در مقایسه با کالاهای ساخت خارج نامرغوب بود و این موضوع به‌نوبه خود، می‌توانست بر نوآوری در تولید کالاهای غیرزراعی و در نتیجه تکوین یک طبقه سرمایه‌دار داخلی تأثیر منفی داشته باشد. در اواخر دوره صفویه نبود امنیت و راهزنی سبب بالا رفتن هزینه‌های حق مالکیت در زمینه تجارت شده بود و راهداران که خود باید امنیت جاده‌ها را برقرار می‌کردند، به اموال مردم تعرض کرده و یا مبلغ گزافی به‌منزله راهداری می‌گرفتند (لاکهارت، ۱۳۸۳، ص. ۴۱). نبود امنیت هزینه مبادله را برای خریدار و فروشنده افزایش می‌داد و این افزایش سبب بالا رفتن هزینه‌های حقوق مالکیت شد. بالا رفتن هزینه مبادله یکی از عوامل کاهش تجارت خارجی ایران در اواخر دوره صفویه بود (کجباف و همکاران، ۱۳۹۷، ص. ۱۷۶).

در پایان این قسمت می‌توان گفت، هیچ فعالیت اقتصادی عمده‌ای از کنترل شاه خارج نبود و منابع اقتصادی در دستان شاه و بوروکراسی او متمرکز بود و تصمیمات خودسرانه او بود که جهت و کارکرد بیشتر فعالیت‌های تأثیرگذار اقتصادی را تعیین می‌کرد. علاوه بر این، عدم وجود نهادهای قدرتمند در دفاع از مالکیت شخصی و حمایت نکردن دولت از آن به‌ویژه در اواخر عصر صفوی سبب شد اشخاصی که به‌نوعی صاحب ثروت شدند به‌دنبال سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت برای درآمد بیشتر نباشند. شاردن می‌نویسد: «چون مردم عموماً بر این باورند که مال پیوسته در معرض زوال و فناست، به هیچ کس وفا نمی‌کند، و آسان دست‌به‌دست می‌گردد، می‌کوشند از دارایی خود به‌سزا بهره بگیرند، و به خوشی و شادمانی روزگار بگذرانند» (شاردن، ۱۳۷۲، ج. ۴ / ص. ۱۴۰۱). گزارش شاردن شاهدی بر این مدعاست و نشان از عدم

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

اطمینان مردم به حکومت صفوی و نهادهای است که بتوانند از مالکیت آنان دفاع و حمایت کند، به‌گونه‌ای که هر لحظه در شرف زوال است.

در جوامعی که کشاورزی یکی از ارکان اساسی اقتصاد کشور محسوب می‌شود، زمین دارایی اصلی است؛ بنابراین دسترسی به زمین و توانایی کسب درآمد از آن، مجموعه‌ای غنی از ابزارها را فراهم می‌سازد که ائتلاف مسلط و ارتباط آن با کل اقتصاد را سامان‌دهی می‌کند. دسترسی به زمین در متوازن کردن منافع گروه‌های درون ائتلاف مسلط نقش ایفا می‌کند. توزیع زمین، مالکیت و کنترل زمین در حکومت طبیعی شکننده می‌تواند به‌صورت ابزاری برای متوازن کردن منافع درون ائتلاف، به‌ویژه جابه‌جایی توازن قوا میان اعضای برجسته به‌کار آید. مالکیت زمین و حقوق مربوط به آن در نظریه نورث جایگاه بسیار شاخصی دارد، به‌گونه‌ای که رفتارهای دولت پیرامون آن، تأثیر شایان توجهی بر فراز یا فرود یک حکومت دارد (نورث و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۱۴۱). در دوره صفویه نیز مالکیت زمین نقش مهمی در تداوم و هم‌بستگی ائتلاف حاکم ایفا می‌کرد و یکی از رانتهای مهم به‌شمار می‌رفت و برهم خوردن حقوق مالکیت نقش مهمی در تضعیف نیروی جنگنده و نظامی حکومت صفوی داشت (برای نمونه رک: مرعشی نجفی، ۱۳۶۲، ص. ۴۸). شاه‌اسماعیل اول پس از به قدرت رسیدن به رؤسای قبایل زمین اعطا کرد که در برابر خدمات نظامی خود به حکومت از منافع آن بهره‌مند شوند، این زمین‌ها را زمین‌های ممالک یا دیوانی می‌نامیدند (اسکندریبگ، ۱۳۸۲، ج. ۱/ص. ۱۰۴، ۲۰۳، ۲۳۵). زمین‌های ممالک با عناوین مختلف مانند اقطاع، سیورغال و اولکه به حاکمان ایالات واگذار می‌شد تا از طریق آن مواجب کارگزاران و سپاهیان پرداخت شود و درحقیقت رؤسای قزلباش در حکم اجاره‌داران شاه به‌شمار می‌رفتند. در کنار زمین‌های ممالک، زمین‌هایی بود که زیر نظر شاه اداره می‌شد و جزو

املاک شخصی شاه به‌شمار می‌رفت که درآمد آن برای تأمین مصارف دربار و مخارج شاه تخصیص می‌یافت (فلور، ۱۳۹۴، ص. ۱۵۸). اما در دوره شاه‌عباس اول که آغازی بر تغییرات در ائتلاف مسلط است، شاه به دلایل مالی و منفعت بیشتر بعضی از زمین‌های ممالک را از دست یا اجاره امرای قزلباش خارج کرد تا درآمد بیشتری را نصیب دربار کند، زیرا او در راستای کاهش قدرت قزلباشان نیروی سومی از گرجی‌ها و چرکس‌ها را وارد ارتش کرده بود و توپخانه را سروصورتی داده بود که هزینه‌های سنگینی را بر دربار تحمیل کرده بود؛ از این‌رو چنین تصمیمی گرفت که البته شامل مناطق کم‌خطر و عموماً داخلی بود و مناطق راهبردی و مرزی را شامل نمی‌شد. اما این روند در دوره جانشینان او سرعت یافت و به مناطق بااهمیت نیز سرایت یافت. شاه صفی جانشین شاه‌عباس اول به پیشنهاد وزیرش ساروتقی گام‌های خطرناکی در این زمینه برداشت. ساروتقی برای ازدیاد عواید سلطنتی به شاه گفت که چون شاه‌عباس طی سلطنت خود در جنگ‌های بسیاری شرکت کرد، مجبور بود حکامی در تمام ایالات نگاه دارد تا این اشخاص عواید حاصله را برای نگهداری قشون به‌منظور حفظ آن ایالت هزینه کنند و حال که ضرورت چنین جنگ‌هایی وجود ندارد، نیکوتر است این حکام را که هر کدام درباری شاهانه دارند، معزول کند و عواید ایالات را برای خود گردآوری کند. شاه نیز این پیشنهاد را پسندید و ایالت مهم فارس را به‌صورت خاصه درآورد (شاردن، ۱۳۷۲، ص. ۱۱۶۵). شاه‌عباس دوم نیز پس از رسیدن به سلطنت ناحیه قزوین و ایالات مازندران و یزد و کرمان و همچنین بخش‌هایی از آذربایجان و خراسان را به زمین‌های خاصه تبدیل کرد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲، ص. ۷۹۷). تبدیل زمین‌های ممالک به خاصه بدین معنا بود که دیگر نیروهای قزلباش نباید در آن منطقه حضور می‌داشتند و این علاوه بر ناخشنودی امرای قزلباش، نارضایتی و شکایت مردم را نیز در پی داشت.

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

اگرچه حاکمان قزلباش ایالات طی حکومت خود برای به دست آوردن ثروت می‌کوشیدند، ولی مانند نمایندگان خاصه سلطان به مردم فشار نمی‌آوردند، زیرا می‌دانستند در صورت فشار بیش از حد منفعت و عواید آنان نیز کاهش می‌یابد. شاردن در این باره می‌نویسد:

به عقیده ایرانی‌ها این سیاست غلط است و می‌گویند که مباشران خاصه زالوهای اشباع‌ناپذیری هستند که مال رعیت را برای پر کردن خزانه شاهی می‌گیرند و برای این منظور به شکایت‌های مردم ستم‌دیده وقعی نمی‌گذارند و می‌گویند مخالف منفعت پادشاه است که به شکایات مردم بپردازند. ولی درحقیقت به نفع خود، اموال عمومی را غارت می‌کنند. این اشخاص، ایالتی را که زیر نظر دارند، مثل مملکت خود می‌دانند و هر چه در آن جا به دست می‌آورند، خرج می‌کنند و کارمندان فراوان و دربار انبوهی دارند. ایرانی‌ها همچنین می‌گویند که این سیاست باعث تضعیف مملکت می‌شود، زیرا مانع از آن است که سربازان خوبی در آنجا تربیت شود و دیگر در موقع احتیاج، سرداران شجاع و کاردانی مثل سابق نمی‌توان دید در صورتی که وضع بدین سان بماند، برای نگهبانی مملکت سپاهی خوب تربیت نمی‌شود، و فرماندهان کارآمد و لایق و مسلط به امور نظامی و فرماندهانی که مصالح مردم و کشور را بر مطامع و منافع خود ترجیح نهند روی کار نمی‌آیند و این امر باعث حملات دشمنان کشور می‌شود. همچنین می‌گویند که این سیاست جدید مملکت را فقیر می‌کند، زیرا پولی که باید در تمام کشور جریان داشته باشد به صندوق پادشاه ریخته می‌شود (شاردن، ۱۳۷۲، ص. ۱۱۶۶).

شاردن در ادامه تشریح زبان‌های این سیاست می‌نویسد: «وقتی حاکمی در فارس حکومت می‌کرد، حکومت او مثل سلطنت بود و شیراز زیبایی و ثروت و جمعیت پای تخت را داشت. در زمان تصدی مباشران خاصه جمعیت آن رو به نقصان گذاشت»

(همان). تردیدی نیست که برهم خوردن تعادل میان زمین‌های ممالک و خاصه و بسط زمین‌های «خاصه» در وضعیت کشور اثرات مخربی داشت، زیرا در شبکه مریدپروری حکومت صفوی زمین نقش بسیار مهمی داشت؛ از این رو با تبدیل ممالک عامه به خاصه علاوه بر تضعیف ائتلاف مسلط و نیروهای نظامی صفویه بر آشفتگی اوضاع اقتصادی جامعه نیز تأثیرات نامطلوبی داشت.

جدول ۱: مقایسه ویژگی‌های نهادی دولت صفوی و شاخص‌های حکومت طبیعی شکننده

مضامین نهادی ساخت دولت صفوی	گزاره‌های محوری مستخرج از شواهد و دلایل تاریخی	شاخص‌های حکومت طبیعی شکننده
<p>ناکامی در ائتلاف - سازي پايدار و بادوام</p>	<p>- ضعف حکومت مرکزی در ایجاد گفتمانی جامع و فراگیر - فزون‌خواهی قزلباشان در دریافت سهم بیشتری از رانت‌ها - تضعیف بیعت و رابطه مراد - مریدی قزلباشان با خاندان صفوی - ستیزها، تعارضات و تمامیت‌خواهی‌های عناصر ائتلاف فرادست - ناتوانی مرکزیت سیاسی در حل منازعات و اجماع‌سازی باثبات میان عناصر اثرگذار ائتلاف مسلط</p>	<p>- فروپاشی ائتلاف به دلیل اثرپذیری از منافع فردی و هویت‌های شخصی - صورت‌بندی مجدد ائتلاف‌ها و منافع در پی بروز بحران‌های اجتماعی - تلاش ناموفق برای اجماع‌سازی میان فرادستان و ایجاد صلح حداقلی</p>
	<p>- توزیع نادرست امتیازات و مناصب و تشدید</p>	<p>- توازن قوای متزلزل،</p>

<p>پراکندگی قدرت سیاسی و به‌خطر افتادن نظم اجتماعی</p> <p>- رویارویی دائمی با تهدیدِ فروپاشی</p> <p>- ناتوانی حاکمیت در حمایتِ متعادل از گروه‌های اجتماعی</p>	<p>اختلافات اجتماعی</p> <p>- نداشتن توفیق در هماهنگ‌سازی عناصر ترک، تاجیک، قفقازی و ...</p> <p>- اتخاذ سیاست نسنجیده در زمینه موازنه قدرت و پافشاری بر اجرای آن</p> <p>- کاستن از اختیارات نظامی قزلباشان و کاهش توان دفاعی دولت</p> <p>- نداشتن برنامه‌ای منسجم برای ادغام و نگاه متوازن به طبقات اجتماعی گوناگون</p>	<p>شکست در ایجاد تعادل میان نیروهای اجتماعی</p>
<p>- حفاظت و بقای خود: هدف اصلی رهبران سیاسی</p> <p>- سلطه مناسبات غیررسمی بر حقوق عمومی و خصوصی</p> <p>- ناپایداری قواعد، الگوها و نهادهای رسمی</p>	<p>- قدرت نامحدود شاهان صفوی؛ مانعی برای نهادمندی سیاسی و ثبات اجتماعی</p> <p>- نبود چارچوب‌ها و قالب‌های حقوقی و قانونی نهادینه‌شده بادوام</p> <p>- ماهیت خودکامه حکمرانی و بی‌توجهی به مصالح و منافع عمومی کشور</p> <p>- فقدان گروه‌ها، انجمن‌ها و نهادهای مدنی قدرتمند و مستقل</p> <p>- عدم تربیت سیاسی شاهزادگان برای کشورداری</p> <p>- نبود سازوکار تثبیت‌شده برای ولایت‌عهدی؛ زمینه‌ساز پیدایش بحران جانشینی</p>	<p>ساخت شخصی، غیررسمی و یک‌جانبه قدرت سیاسی</p>

<p>- امتزاج و درهم‌تنیدگی عرصه‌های سیاست و اقتصاد</p> <p>- برهم خوردن حقوق مالکیت زمین</p> <p>= حاکمیت و استیلای همه‌جانبه نظام سیاسی بر حوزه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی</p>	<p>- استثمار و بهره‌کشی نظام سیاسی از منابع و فرایندهای اقتصادی</p> <p>- انحصارگرایی در مالکیت منابع درآمدی، تولیدی و تجاری</p> <p>- ممانعت از ظهور طبقه تاجر مستقل و اقتصاد بازار</p> <p>- گسترش رباخواری، جلوگیری از شکوفایی اقتصادی و سرمایه‌داری رقابتی</p> <p>- افزایش هزینه‌های حقوق مالکیت و از دست رفتن حق مالکیت</p> <p>- اعطای معافیت‌های گمرکی به تاجران اروپایی و ورشکستگی صنایع داخلی</p> <p>- تزییع حقوق مالکیت زمین؛ تبدیل زمین‌های ممالک به خاصه</p>	<p>اقتصاد سیاسی</p> <p>انحصاری و نقض حقوق مالکیت</p>
---	--	--

۵. نتیجه

صفویه با وجود برخی اقدامات مطلوبی که در عرصه سیاست داخلی و خارجی رقم زد، به لحاظ ساخت و ماهیت دولت از نظام سیاسی باثبات، مستحکم و بادوامی برخوردار نبود و در نتیجه قادر نبود نظم و انسجام اجتماعی را به شیوه‌ای پایدار تداوم و استمرار بخشد. شاهان صفوی هر چند به شیوه مرسوم نظام سلطانی همواره در اندیشه تحکیم قدرت خود بودند، اما غالباً درایت و روشن‌بینی لازم برای بهبود اوضاع مردم را از

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

طریق ایجاد نهادها و سازمان‌های باثبات نداشتند تا از این رهگذر شرایط مطلوب‌تری برای زندگی ایرانیان به‌ویژه در زمینه تجارت و اقتصاد فراهم آید، از این‌رو، در نهایت محکوم به ضعف و اضمحلال شد. اگرچه نظریه‌های گوناگونی در تحلیل علت و چرایی ناتوانی این دولت در حفظ نظم، انسجام و هم‌بستگی ملی و روبه‌رو شدن با خطر انقراض و فروپاشی ارائه شده است، در این نوشتار از منظر نظریه نهادگرایی با تأکید بر مدل نظری حکومت طبیعی شکننده نورث و همکارانش به واکاوی و تحلیل این موضوع پرداخته شد. یافته‌های پژوهش بر این نکته دلالت دارد که شاخص‌های حکم‌رانی و نیز کیفیت و چگونگی ساخت قدرت دولت صفوی با مؤلفه‌های مدل حکومت طبیعی شکننده انطباق و سازگاری دارد. بدین معنا که در دوره صفوی، نظام سیاسی نتوانست نهادهای سیاسی و اقتصادی کارآمد و پایداری را ایجاد کند. علاوه‌براین، تصمیمات شخصی شاه و نخبگان سیاسی پیامدها و آثار مخرب و زیان‌باری برای منافع و توسعه کشور داشت؛ ائتلاف فرادستان به‌دلیل غلبه هویت‌های فردی رو به ضعف و سستی گذارد، توازن قوا وضعیتی متزلزل و آسیب‌پذیر داشت و شبکه‌های مراد - مریدی نسبت به روابط رسمی و غیرشخصی گسترده‌تر و عمق‌تر بود. در نیمه اول عصر صفوی قدرت قزلباشان که خود را بانی اصلی حکومت صفوی و از اعضای اصلی ائتلاف فرادستان می‌دانستند، چنان افزایش یافت که سبب سرکشی آنان شد. از این‌رو شاهان صفوی حمایت خود را از آنان کاهش دادند و در مقابل آنان نیز از حمایت خود کاستند. در ادامه این روند، شاه‌عباس اول تصمیم گرفت با وارد کردن عنصر سوم ترکیب نیروی نظامی حکومت را تعدیل و متوازن کند. براساس الگوی حکومت طبیعی شکننده، «رانت» عامل پیونددهنده فرادستان به‌ویژه نیروهای نظامی در بطن حکومت است و آن‌ها را از دست زدن به خشونت باز می‌دارد و کاستن یا از بین

بردن رانت‌ها خطر بروز خشونت و جنگ داخلی را دربردارد، بنابراین کاهش امتیازات قزلباشان که درحقیقت ابزار حیاتی برای بهره‌برداری و کنترل خشونت آنان بود، نکته‌ای کلیدی در تغییرات سیاسی و اقتصادی در عصر صفوی است که هر چند در ابتدا طرحی هوشمندانه به‌نظر می‌رسید و اهداف کوتاه‌مدتی را برآورده ساخت، اما نیروهای جدید نتوانستند تصفیه نیروهای نظامی را جبران کنند، زیرا آنان ریشه، اصالت و عصیت قزلباشان را در شبکه مراد و مریدی حکومت صفوی نداشتند و فاقد آن شور جنگندگی مبتنی بر روحیه جمعی قبیله‌ای بودند که پیامد آن تضعیف ستون فقرات نیروهای جنگی صفویه بود. براساس نظریه نورث چنانچه مراد در قبال مرید خود کوتاهی کند، جریان پرداخت از طرف مرید قطع می‌شود که این امر به‌روشنی در حکومت صفوی قابل مشاهده است و نقش مهمی در تضعیف نیروی نظامی صفوی داشت. حاکمیت سیاست بر اقتصاد به‌منزله یکی دیگر از شاخص‌های حکومت‌های طبیعی شکننده، در حکومت صفوی نمایان است. نظام اقتصادی صفویان به‌رغم پیشرفت‌هایی که در دوره شاه‌عباس اول داشت به‌دلیل سیاست‌های ناکارآمد، تبعیض‌آمیز و انحصارگرایانه و مبتنی به منفعت شخصی شاه و اطرافیان و عدم توجه به کشاورزی، صنعت، تجارت و اخذ مالیات‌های سنگین و همچنین عدم شکل‌گیری انجمن‌ها و اتحادیه‌هایی که بتوانند از حقوق آنان دفاع کند، رو به انحطاط رفت که نارضایتی عمومی حاصل از آن از علل نظم ناپایدار حکومت صفوی به‌شمار می‌رود. حکومت صفوی یک حکومت طبیعی مبتنی بر تصمیمات شخصی بود که در آن نهادها، سازمان‌ها و قوانین معمولاً نقشی نداشتند و امور به‌وسیله اعمال خودسرانه شاه کنترل می‌شد که در نتیجه، بعضی از سیاست‌های اتخاذشده تأثیر مخرب بر حکومت داشتند که از جمله مهم‌ترین آن‌ها عدم وضع قوانین و قواعد تثبیت‌شده برای ولایت‌عهدی و

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

جانشینی شاه بود که سبب‌ساز دخالت‌های افراد متنفذ در امر جانشینی و وقوع آشفته‌گی‌های بسیاری در حکومت می‌شد، چنان‌که رویه تربیت شاهزادگان در حرم‌سرا و عدم تربیت شاهان باکفایت جهت حکومت‌داری و اداره کشور از پیامدهای آن بود که نقش قابل‌ملاحظه‌ای در تضعیف حکومت صفوی داشت. در چارچوب تحلیل ارائه‌شده، نشان داده شد که حکومت صفوی شاخص‌های یک حکومت طبیعی شکننده را دارا بود و هرچند نظم سیاسی و اجتماعی جدیدی را پی افکند که به درجاتی توانایی ایجاد نظم و کنترل اجتماعی را داشت و تاحدودی نیز به رشد و شکوفایی نیز دست یافت، اما ویژگی‌های آن به‌گونه‌ای رقم خورد که نتوانست فرایند نهادسازی به‌ویژه دولت‌سازی را تکمیل، تحکیم و تداوم بخشد و درحقیقت فاقد نهادهای مدنی و سیاسی قدرت‌مند بود، به‌نحوی که زمینه و بستر لازم و موردنیاز برای گذار و ارتقا به مرتبه حکومت طبیعی پایه را فراهم سازد (نک: جدول ۱).

وجود شاخص‌های حکومت طبیعی شکننده حتی از سوی برخی نظریه‌های رقیب نیز مورد تأیید قرار گرفته است. اندرو جی. نیومن^{۲۰} در کتاب *ایران صفوی؛ نوزایی امپراتوری ایران*^{۲۱} سعی دارد با ادغام و تلفیق مضامین تاریخی در ابعاد و جنبه‌های گوناگون اجتماعی، دگرگونی و تحول سیاسی و مذهبی این دوره را تحلیل کند. البته او در این راستا با نگرشی انتقادی نسبت به آنچه «تعلیمات معمول و متعارف»^{۲۲} با محوریت رویکرد سقوط، فروپاشی و اضمحلال می‌خواند، از «ترکیب یا ابداعی بدیل»^{۲۳} سخن به‌میان می‌آورد. باوجوداین، عبارت «امپراتوری» در عنوان فرعی کتاب گویای این واقعیت است که در این اثر، صفویه به‌لحاظ نظام سیاسی در شمار «دولت-های پیشامدرن» — معادل حکومت طبیعی شکننده نورث و همکاران — دانسته شده است. بر این اساس، نیومن به‌جای واژه دولت^{۲۴} — که در چارچوب نظری نورث و

همکاران با گذار نهادی از حکومت طبیعی شکننده و در قالب‌های نهادینه‌شده‌تر حکومت‌های طبیعی پایه و بالغ امکان ظهور و بروز می‌یابد — از عباراتی نظیر پروژه^{۲۵}، جامعه سیاسی^{۲۶}، قلمرو^{۲۷}، گفتمان^{۲۸}، فرهنگ و نظایر آن استفاده می‌کند (Newman, ۲۰۰۹, p.8). او در این باره می‌نویسد:

باوجود گستردگی مرکزیت سیاسی و بوروکراسی در سراسر سده دوم پروژه صفوی، ایران این دوره را به هیچ وجه نمی‌توان دولت - ملت مدرن^{۲۹} به حساب آورد، زیرا دولت به واحد سیاسی با تشکیلات اجرایی و اداری به شدت متمرکز همراه با انحصار قوه قهریه و نیروی نظامی در اشکال و مدل‌های تمامیت‌خواهانه‌اش، قدرت سیاسی، سیاست‌ها، خط‌مشی و شیوه‌های رسمی اقدام و عمل، مرزهای تثبیت‌شده که به لحاظ بین‌المللی مورد پذیرش قرار گرفته و به رسمیت شناخته شده است، زبان یکپارچه و واحد و عموماً جمعیتی همگن و متجانس دلالت دارد ... پروژه صفویه با ترکیب، ائتلاف و مشارکت گروه‌های متفاوت، نامتجانس و ناهمگونی که منافعشان به‌طور بالقوه — و نه به‌طور ذاتی و ماهوی — در تعارض و ستیز با یکدیگر بود تکوین یافت (ibid, p.123).

درنهایت، دیدگاه نیومن در تحلیل نظم اجتماعی این دوره، باوجود نگرش مثبت و تحسین‌برانگیزی که به دولت صفوی به‌منزله احیاکننده امپراتوری‌های هخامنشی و ساسانی دارد و نیز رویکرد انتقادی آن به مطالعات متداول یا جریان اصلی صفویه‌پژوهی، نقض‌کننده مدل نظری حکومت طبیعی شکننده نورث و همکاران نیست.

پی‌نوشت‌ها

1. North
2. Wallis
3. Weingast
4. institutionalism
5. Veblen

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

6. Commons
7. Mitchell
8. Clark
9. Galbraith
10. Williamson
11. Acemoglu
12. Robinson

۱۳. در زمان شاه اسماعیل اول (حک: ۹۰۷-۹۳۰) مریدان او «صوفی» نامیده می‌شدند و بعدها صوفی و قزلباش با یکدیگر مترداف شدند تا آنکه در اواخر دوره شاه اسماعیل اول، قزلباش بر اصطلاح صوفی غلبه یافت (نویی و غفاری فرد، ۱۳۹۲، ص. ۳۹۶).

۱۴. نورث و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۶۰.

۱۵. در دوره شاه اسماعیل اول، وزیر اعظم را وکیل نفس نفیس همایون می‌نامیدند (نویی و غفاری فرد، ۱۳۹۲، ص. ۳۱۰).

۱۶. خلیفه‌الخلفا یکی از اعضای معروف اهل اختصاص بود. اهل اختصاص افرادی بودند که نقش مؤثری در هدایت و رهبری جنبش صفوی از ابتدا تا زمان به سلطنت رسیدن شاه اسماعیل اول ایفا کردند. این گروه هفت نفره که یکی از آنان خلیفه‌الخلفا بود، در تمامی مسائل و مشکلات این دوره در کنار اسماعیل صفوی بودند و با کمک آن‌ها زمینه شکل‌گیری و قدرت یافتن حکومت صفوی فراهم آمد.

۱۷. glorious revolution.
18. prince of traders
19. Tavernier
20. Newman
21. *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire*
22. conventional wisdom
23. an alternative synthesis
24. state
25. project
26. polity
27. realm
28. discourse
29. modern nation-state

منابع

اسکندریبگ ترکمان (۱۳۸۲). *تاریخ عالم آرای عباسی*. تصحیح ا. افشار. تهران: امیرکبیر.

جامعه‌شناسی تاریخی _____ دوره ۱۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰

امینی هروی، ا. (۱۳۸۳). فتوحات شاهی (تاریخ صفوی از آغاز تا سال ۹۲۰ هـ ق). تصحیح م.ر. نصیری. تهران: انجمن آثار مفاخر فرهنگی.

باستانی پاریزی، م.ا. (۱۳۶۲). سیاست و اقتصاد عصر صفوی. تهران: انتشارات صفی علی‌شاه.

تاورنیه، ژ. ب. (۱۳۶۳). سفرنامه تاورنیه. ترجمه ا. نوری. اصفهان: کتابخانه سنایی و تأیید.

حزین، م.ع. (۱۳۸۱). تاریخ و سفرنامه حزین. به‌کوشش ع. دوانی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

حسینی خاتون‌آبادی، ع.ح. (۱۳۵۲). وقایع السنین و الأعوام. تصحیح م.ب. بهبودی. تهران: انتشارات اسلامی.

حسینی، ا. (۱۳۸۱). علل و عوامل سقوط صفویه. فرهنگ اصفهان، ۲۴، ۶۰-۶۸.

الحسینی، ق. (۱۳۷۹). تاریخ ایلچی نظام شاه. تصحیح م. نصیری و ک. هانه‌دا. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

خواندمیر، ا.م. (۱۳۷۰). تاریخ شاه‌اسماعیل و شاه تهماسب. تهران: نشر گستره.

خواندمیر، غ. (۱۳۸۰). تاریخ حبیب‌السیر. تهران: خیام.

روملو، ح.ب. (۱۳۵۷). احسن التواریخ. تهران: بابک.

رویمر، ه. ر (۱۳۸۸). تاریخ ایران (دوره صفویان). ترجمه ی. آزند. تهران: امیرکبیر.

سالاری‌شادی، ع.، و رحیملو، ی. (۱۳۸۳). انقراض سلسله صفوی از نگاه تاریخ‌نگاران ایرانی پس از سقوط صفویه. جغرافیا و برنامه‌ریزی، ۱۶، ۹۱-۱۰۸.

سانسون، م. (۱۳۴۶). سفرنامه سانسون. ترجمه ت. فضلی. تهران: ابن‌سینا.

سلیم، م.ن. (۱۳۹۷). سیاست اقتصادی صفویه و تأثیر آن بر سقوط دولت. پژوهش‌نامه علوم تاریخی، ۲، ۱۱۶-۹۷.

سیوری، ر. (۱۳۹۵). ایران عصر صفوی. ترجمه ک. عزیز. تهران: نشر مرکز.

شاردن، ژ. (۱۳۷۲). سفرنامه شاردن. ترجمه ا. یغمایی. تهران: توس.

- تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... _____ موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار
شاملو، و. (۱۳۷۵). *قصص الخاقانی*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و
انتشارات.
- عجم‌اوغلو، د. و رابینسون، ج.ا. (۱۳۹۳). *چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟*. ترجمه م.
میردامادی و س.ع.ر. بهشتی شیرازی. تهران: روزنه.
- فلور، و. (۱۳۶۵). *برافتادن صفویان. برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)*. ترجمه ا.
سری. تهران: توس.
- فلور، و. (۱۳۸۷). *دیوان و قشون در عصر صفوی*. ترجمه ک. فیروزمند. تهران: آگه.
- قمی، ا. (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ*. تصحیح ا. اشراقی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کجباف، ع.ا.، فروغی، ا.، و منصوریان، م. (۱۳۹۷). *ارزیابی حق مالکیت در دوره صفویه (با
تکیه بر آراء داگلاس نورث)*. *جامعه‌شناسی تاریخی*، ۲، ۱۵۹-۱۸۳.
- کروسینسکی، ت.ی. (۱۳۶۳). *سفرنامه کروسینسکی*. ترجمه م. دنبلی و عبدالرزاق بن نجفقلی.
تهران: توس.
- کریمی موغاری، ز.، و خرمی مقدمی، آ. (۱۳۹۴). *بررسی عملکرد اقتصادی ایران در عصر
صفوی و مقایسه آن با اروپای قرن ۱۷ با رویکرد نهادی. برنامه‌ریزی و بودجه*، ۲،
۱۴۳-۱۸۰.
- کمپفر، ا. (۱۳۶۳). *سفرنامه کمپفر*. ترجمه ک. جهاناداری. تهران: خوارزمی.
- لاکهارت، ل. (۱۳۸۳). *علل انحطاط سلسله صفوی*. ترجمه ا. دولتشاهی. تهران: شرکت
انتشارات علمی و فرهنگی.
- ماله، آ.، و آیزاک، ژ. (۱۳۵۷). *تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه*. ترجمه ر. یاسمی.
تهران: چاپخانه کاویان.
- متی، ر. پ. (۱۳۸۷). *اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی (چهار مطالعه موردی)*. ترجمه
ح. زندیه. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مرعشی نجفی، م.م. (۱۳۶۲). *مجمع‌التواریخ*. تهران: کتابخانه طهوری و سنایی.

- مزاوی، م. (۱۳۸۸). *پیدایش دولت صفوی*. ترجمه ی. آژند. تهران: گستره.
- مستوفی، م.م. (۱۳۷۵). *زبده‌التواریخ*. تهران: انتشارات موقوفات دکتر ایرج افشار.
- میرزا سمیعا (۱۳۷۸). *تذکره‌الملوک*. ترجمه م. رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر.
- مینورسکی، و. (۱۳۶۸). *سازمان اداری حکومت صفوی*. ترجمه م. رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر.
- نوابی، ع.ج.، و غفاری‌فرد، ع.ق. (۱۳۹۲). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه*. تهران: سمت.
- نورث، د. سی.، والیس، ج.ج.، و وینگاست، ب.آ. (۱۳۹۵). *خشونت و نظم‌های اجتماعی (چهارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ ثبت‌شده بشر)*. ترجمه ج. خیرخواهان و ر. مجیدزاده. تهران: روزنه.
- نویدی، د. (۱۳۸۶). *تغییرات اجتماعی - اقتصادی در ایران عصر صفوی*. ترجمه ه. آغاگری. تهران: نشر نی.
- همایون کاتوزیان، م.ع. (۱۳۹۱). *ایران جامعه کوتاه‌مدت و سه مقاله دیگر*. ترجمه ع. کوثری. تهران: نشر نی.
- واله اصفهانی، م.ی. (۱۳۸۲). *ایران در زمان شاه صفی و شاه‌عباس دوم*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- واله اصفهانی، م.ی. (۱۳۷۲). *خلد برین. تصحیح ه. محدث*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمد افشار.
- وحید قزوینی، م. (۱۳۸۳). *تاریخ جهان‌آرای عباسی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

References

- Abissab, R. J. (2004). *Converting Persia: Religion and Power in the Safavid Empire*. London: I.B.Tauris & Co Ltd.
- Babaie, S., Kathryn, B., Ina Baghdiantz-McCabe, & Massumeh F. (2004). *Slaves of the Shah. New Elites of Safavid Iran*. London: I.B.Tauris & Co Ltd.

تحلیل نظم اجتماعی در دوره صفوی... ————— موسی‌الرضا بخشی استاد و همکار

Newman, A. J. (2009). *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire*. London and New York: I. B. Tauris & Co Ltd. ISBN 978184511830.

North, D. (1992). *Transaction costs, institutions, and economic performance*. San Francisco, CA: ICS Press.

North, D. (2005). *Understanding the Process of Economic Change*. Princeton University press.

North, D., Wallis, J., & Barry W. (2009). Violence and the Rise of Open Access Orders. *Journal of Democracy*, 20(1), 55-68.

Social Order in the Safavid State with Emphasis on North's Theory of the Fragile Natural State

Musa alreza Bakhshi Ostad^۱, Alireza Heidari

Received: 10/08/2019 Accepted: 30/04/2021

Abstract

The Safavid dynasty often considered the beginning of modern Iranian history in which the first independent Iranian state after Islam was founded. However, the Safavid government was relatively able to regulate violence and achieve in some degree, but after some time, social order faced a crisis and collapse. This study investigates the causes of this by citing historical sources, using a comparative and analytical method and relying on the model of the fragile natural state presented by North, Wallis and Weingast. Based on the findings of this study characteristics of the Safavid government in the four themes of "failure to form a stable coalition", "imbalance between social forces", "personal, informal and unilateral structure of political power" and "monopoly of political economy and violation of property rights" are similar to the main indicators of fragile natural government.

Keywords: social order; Safavid government; fragile natural state; North; political and economic institutions.

^۱ Assistant Professor; Department of Social Sciences, Farhangian University, Tehran, Iran.

<https://orcid.org/0000-0002-2278-1093>

^۲ Assistant Professor; Department of Social Sciences, Farhangian University, Tehran, Iran. (corresponding author) Email: heidari@cfu.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0002-9684-7411>